



فشرده تحقیقات و ارزیابی ما از

فاجعه دردناک ۴ بهمن

www.iran-archive.com

کنته و دو نفر دیگر زخمی میشوند، از طرف دیگر نیز دونفر به اساس "عیاس پرولتر" (کیکاورس درودی) و هادی کنته و سه نفر زخمی میگردد یعنی جمعا از طرفین ۵ نفر شهید و پنج نفر دیگر زخمی میشوند. در این درگیری افراد داخل مقر رادپوشی میبایست نگذارند افراد مسلحی که بطرف روابط عمومی اردوگاه آمده‌اند بداخل محوطه اردوگاه رادپوشی نفوذ کنند. ۲

پیشمرگان اتحادیه میهنی پس از خلع سلاح همگی، جماعتی را که جلوی روابط عمومی تجمع نموده بودند و در بین آنها دو زن و یک بچه نیز دیده میشد به مقصد اتحادیه میهنی برده بعد از آرامش نسبی و رفع تشنج اولیه معظی مدنی و همسرش نیز به این جمع پیوستند چرا که معظی مدنی و همسرش در زندان جناح توکل در مقر رادپوشی پسر میبرشته و هر آن خطر مرگشان میبردند. "الف" نیز بر طبق خواست جناح امین (معظی مدنی) و حماد شببانی از زندان جناح توکل نجات یافته و به جمع آنان در مقر اتحادیه میهنی پیوست. مادر لاهی‌های شببانی و زن حامله دیگری که همسر یکی از اقلیتی‌های مقر کمیته گردستان میبایست و در این جریان بی طرف است با دو بچه شهید محمود حسودی (مبارک) و مری سلامی نیز در محوطه درگیری به مقر چریکهای فدائی خلق منتقل میشوند. جماعت مقر رادپوشی نیز از طرف اتحادیه میهنی در یکی از اتاقهای اردوگاه رادپوشی نگهداری میشوند. از همان لحظه‌ای که پیشمرگان اتحادیه میهنی، جناح حماد شببانی را به طرف مقر خود میبردند، اعترافات این جناح به اتحادیه میهنی شروع میشود که با جماعت دیگر (جناح توکل) راهم باید به‌آوردید و با اینکه ما را هم به مقر رادپوشی برگردانید.

بعد از فروکش کردن تشنج لحظات اولیه درگیری و تسلط اتحادیه میهنی بر اوضاع، نماینده تام‌الاختیار اتحادیه میهنی با بخشی از نیروهای ایرانی فصالح در گردستان ۱۹ از جمله رفقای سازمان ما تماس گرفت و ضمن شرح ماجرای اقلیت گفت که طبق خواست خود اقلیتی ما پیشمرگان ما دخالت کرده‌اند و آنها را خلع سلاح کرده‌اند که البته بدون اجازه و اطلاع دفتر سیاسی اتحادیه میهنی بوده است ولی اکنون که اینطورانده و در منطقه تحت حاکمیت اتحادیه میهنی چنین مآثراتی اتفاق افتاده بنظر اتحادیه میهنی می‌باید هیئت تحقیقی با شرکت نمایندگان اتحادیه میهنی و نیروهای ایرانی تشکیل شده و ماجرا را بررسی کند و نظر ما را جویا شد. جواب رفقای سازمان ما این بود که بدلیل قطع رابطه سازمانی با اقلیت که از طرف اقلیت صورت گرفته شرکت ما در هیئت تحقیق در صورتی عملی خواهد بود که دو جناح اقلیت با آن موافق باشند. اما گذشته از این مسئله ما آمادگی خود را برای شرکت در بررسی مسئله اعلام نمودیم و پیشنهاد نمودیم که اتحادیه میهنی با دو جناح سعفا پیشچند و بر اساس توافق آنها هیئت تحقیق انتخاب شود چون در هر حال یک سر ماجرا انسان هستند، جناح معظی مدنی با شرکت همه نیروها موافقت کرده‌است چرا که از نظر خودش بر حق بوده و خواهان هرگونه هیئتی که جناح توکل نیز با آن موافق باشد بود. جناح توکل شرکت همه نیروها را نپذیرفته و گفته بود (بر اساس شنیده‌ها) که حزب دمکرات و راه کارگر دشمن ما هستند چگونه میتوانیم قبول کنیم در هیئت تحقیق شرکت کنند.

۳ فعلا ظاهر ما حراست در طی گزارش عمق ماجرا روشن خواهند شد.

توکل با این موضع، با شرکت نماینده اتحادیه میهنی، نماینده کومه‌له و دفتر ماموستا شیخ عزالدین حسینی بعنوان هیئت تحقیق موافقت کرده بود.

اما در اولین جلسه این هیئت در دفتر ماموستا اظهار نموده بود که منظور از هیئت تحقیق هیئت تحقیق اتحادیه میهنی میباشد چرا که اورای اتحادیه میهنی برایش مهم است و شرکت نمایندگان دیگر نیروها به خود اتحادیه میهنی مربوط بوده و هیچ ربطی به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ندارد و در همین جا این هیئت در نیمه راه با مانع روبرو شده و این هیئت عملاً ملغی میشود.

اتحادیه میهنی پس از این قضیه با نمایندگان کومه‌له، حزب دمکرات، راه کارگر، چریکهای فدائی خلق و دفتر ماموستا شیخ عزالدین حسینی تماس گرفته و از آنان میخواهد که برای برگزاری اولین جلسه هیئت تحقیق جهت بررسی ماجرای اقلیت در مقر رادیوشی این سازمان در روز ۸۶/۱/۲۹ حضور بهم رسانند. این هیئت نقش هیئت پیش گفته را نداشته و حضور نمایندگان سازمانهای سیاسی ایرانی در آن جنبه نظارت بر کار کمیسیون تحقیق اتحادیه میهنی را داشت ولی اتحادیه میهنی این حق را برای سایر نیروهای شرکت کننده در هیئت فاشل شد که چنانچه خواستند مستقلاً به تحقیق راجع به مسئله بپردازند و موضع گیری علنی نیز برای هر نیروی سیاسی آزاد میباشد. در نتیجه فشارهای زیادی که جناح امین به اتحادیه میهنی وارد میکرد همزمان با شروع اولین جلسه هیئت تحقیق جناح امین نیز از مقر اتحادیه میهنی به مقر رادیوشی سبفا نقل مکان نمود و اکنون دیگر هر دو جناح در همان مقر رادیوشی بسر میبردند. در حدود چند روزه جناح امین بعد از درگیری تا شروع کار تحقیق یعنی از ۲ بهمن تا ۹ بهمن گرچه وسائل انتشارات، بیسیم، رادیو و اسلحه‌ها از طرف اتحادیه میهنی ضبط شده بود اما جناح توکل توانست از سادگی پیشمرگان اتحادیه میهنی استفاده نموده و تحت عنوان اینکه میخواهند به مام جلاوشیخ عزالدین دو پیام چاپ کنند به انتشارات رفته و دو اعلامیه را به تاریخهای ۶ و ۷ بهمن تایپ و تکثیر میکنند که همان اعلامیه‌های شماره ۱ و ۲ این جناح میباشد. همچنین میتوانند با خارج تماس بگیرند. اقدام با اعتراض جناح مطلق مدنی روبرو گردید و اتحادیه میهنی بعنوان حکم مطرور داشت که جناح امین نیز به اندازه جناح توکل میتواند از همان امکانات استفاده نمایند که جناح امین توانست طبق نظر اتحادیه میهنی اعلامیه شماره ۱ و شماره ۲ شورای عالی سبفا را چاپ کنند. بعد از درگیری برای رعایت ظاهر دو جناح توافق نمودند که جمله "رادیو بعثت نقش مدنی تعطیل است" با صدای گوینده اصلی از رادیو خواند شود.

اولین جلسه تحقیق در ساعت ۱۱ صبح روز ۶۲/۱۱/۹ در مقر رادیوشی سبفا آغاز بکار نمود. زمانی که اعضای هیئت مرکب از دوتن کومه‌له‌ای، دوتن از دفتر ماموستا، دوتن از راه کارگر، یک نفر از چریکهای فدائی خلق و یک نفر از حزب دمکرات بود همراه با نماینده اتحادیه میهنی به محل نشست هیئت رفت. عباس توکل در همانجا حضور داشت. اتحادیه میهنی مطرح کرد که دو نفر از جناح امین و دو نفر از جناح توکل نیز در هیئت حضور داشته باشند ولی عباس توکل شوال نمود که ابتدا هیئت روشن کند که آنها (جناح امین) کی هستند و ما کی هستیم، آیا ما را نماینده سبفا

میشناسید یا آنها را که نماینده اتحادیه میهنی پاسخ داد : ما کاری به مسائل درونی شما نداریم بیشتر ما شما دو جماعت از یک سازمان هستیم ، در روز ۴ مهمن جنبایی در بین خودتان مرتکب شده‌اید و ما برای روشن شدن این نلها آمده ایم ، همکاری داریم که نمائید نماینده با آنها . برخی از نمایندگان نیروهای دیگر سیاسی توضیح دادند که شرکت نمایندگان سازمانهای ایرانی جنبه نظارت دارد و دخالتی در تحقیق ندارند (نماینده حزب دمکرات) ، در این مراحل کومهله سکوت کرده بود . موضع ما هم بررسی جداگانه مسئله کشته و زخمی شدن ده نفر همراه با ریشه‌یابی قضیه و شناخت انگیزه این جنایت که همانا مسائل سیاسی و اختلافات سیاسی است بود در همین اینکه مسائل سیاسی در مراحل بعدی میبایست مورد برخورد قرار گیرد . عباس توکل این مواضع را قبول نداشت و با دلایلی چون من اینجا نماینده سازمان بوده‌ام و اتحادیه میهنی خود را این رامیداند ، رفیق ما بهرام در خارج به‌عنوان نماینده است و رفتای اتحادیه میهنی از این مسئله مطمئن در نتیجه محبت است که اکنون چنین برخورد میشود . میگفت که ما به کسی اجازه نخواهیم داد در امورات ما دخالت کند و یا بخواهد سازمان را تقسیم کند . بعد از اتمام این حر و بحث‌ها و پیشنهادات نیروها برای شروع کار کمیسیون تحقیق ، در حضور عباس توکل برخی از گوشه‌های برنامه کسار کمیسیون طرح شد . بهر صورت قرار شد (بر طبق پیشنهادات حزب دمکرات ، کومهله و سازمان ما) که مطالبی که از جانب مضموما مسئولین این دو جناح عنوان میشود هم در نوار ضبط شود و هم نوشته شود و امضاء گردد زیرا برای محکم کاری لازم بوده . و کمیسیون را از دوباره کاری میرهاند . لذا به عباس توکل ، امین و حماد شبانی گفته شد که مطالب خود را بطور خلاصه نوشته و زیرش را امضاء نمایند و بدین ترتیب شرح اجرایی روز درگیری از جانب عباس توکل آغاز گردید .

عباس توکل : ما هر روز ساعت ۲ - ۱/۵ بعد از ظهر با مقر کمیته کردستان تماس می‌گیریم ، اسکندر مرا صدا زد و گفت رفتا کار دارند ، یکی از رفتای عضو کمیته کردستان گفت که تعدادی از رفتای مقر کمیته کردستان (این رفتا اکثرشان هوادار بودند) مسلحانه به سمت مقر رادبو حرکت کرده‌اند حدود سه ساعت پیش . با توجه به اختلافات درونی خودمان من متوجه شدم که این تعداد مسلح چرا اینجا می‌آیند و حتما قصد معینی دارند . من به این حرکت مشکوک شدم و فکر کردیم که باید توطئه‌ای در کار باشد . بلافاصله خودم بالا آمدم و با رفیق مسئول نظامی اینجا و گاو و صحبت کردم و خبر را به آنها گفتم ، آن‌ها که شما آماده باشید . مسئول نظامی تپه‌های پشت مقر رادبو را سازماندهی کرد ، گاو هم مسئول پاشین یعنی جلو روابط عمومی باشد . من به آنها گفتم که هر کسی که میخواهد بالا بیاید باید اسلحه‌اش را در روابط عمومی بگذارد . آنوقت بالا بیاید در ضمن گفتم که اگر اسلحه را ندادند مادام که آنها تلسیک نکردند ، شاقق تلسیک ندارید اما اگر آنها زدند شما باید بپزید و همه باید دفاع کنند ، حدود ساعت ۳ - ۲/۵ جماعت مقر کمیته کردستان از دورادور مقر هویسدا شدند ، در همین فاصله دو نفر به اسامی "ن" و "ب" کم شدند و بدون اجازه از مسیر بیرون رفتند که "ن" مسلح رفته بود و بجهت "ن" را در حالی که به سمت مقر پاشین میرفته دیده‌اند . سعید (حماد شبانی) که روز فلش اخراج شده بود ظهر روز حادثه

در چادر روابط عمومی غذا میخورد سپس با فردی به اسم "بیا" از حزب دمکرات از چادر بیرون آمده و رفته‌اند. این فرد نزدیک ساعت ۱۲ نزد سعید می‌آید و چگونه می‌روند تمیذا تبیه در همین عین امین (مظنی مدنی) هم به چادر روابط عمومی رفته بود که بلافاصله بعد از باخبر شدن از او خواستیم بالا بیاید و در چادر خودش باشد و اسلحه امین و همسرش را گرفتیم، دو نفر دیگر به اسمی "م" از "ز" غلط سلاح شدند که بعد از درگیری پیش‌آنها (جناب مخالف - رگ) رفتند. دم مفر ایستاده بودم و "آ" هم بغل من بود که دیدم دو نفر از پاشین می‌آمدند، "م" و "ج" بهشمرگه کمیته کردستان بودند و گفتند با شوکل کار دارند، گفتیم اسلحه‌هایشان را بگذارند و بالا بیایند، آنها امتناع کردند و برگشتند و رفتند. در این اردوگاه دو نفر از اعضای مرکزیت سازمان وجود دارند و بنا به تحلیل خودم اینها میخواستند دو عضو مرکزیت را بکشند یا دستگیر بکنند و رادیوی سازمان را تصرف کنند. به مسئول نظامی گفته شد شما هیچگاه حق شلیک ندارید مگر از طرف آنها شروع شود و در آن صورت همه نباید دفاع کنند و اجازه ندهند رادیوی سازمان به تصرف آنها در آید. دو نفر که می‌رفتند خودم دیدم که به یک عده رسیدند که داشتند بطرف مفر می‌آمدند و وارد محوطه روابط عمومی شدند. چیزهایی که از دیگر بچه‌ها شنیده‌ام حادثه چنین بوده که چند تن از بهشمرگان ورزیده به اسمی "ق"، "م"، "م"، "عباس" و "ف" جلوتر می‌آمده‌اند. کاوه از ۲۰-۱۵ متری ایشان میگوید اسلحه را بگذارید توی روابط عمومی، عباس با شوخی و خنده امتناع میکند، کاوه دوباره تاکید میکند که جلو نهاید شلیک میکنم و یک رگبار هوایی مینهد، طبق اطلاع "م" جلو می‌آید و میگوید کاوه اسلحه‌ات را ببنداز، کاوه گفت "م" برو برگرد و "م" کاوه را به رگبار مینهد و در همان حال عباس زده میشود. در حالت وجود دارد (۱) بعد از شلیک کاوه، اسکندر عباس را زده باشد. (۲) همان رگبار "م" به عباس هم خورده باشد. در اینجا، "آ" پیشنهاد کرد جد عباس را ببند که تیر را از جلو خورد با از عقب. (شوکل میخواست با این اظهارات این فکر را القاء کند که معلوم نیست عباس را چه کسی زده‌است و درگیری را چه کسی شروع کرده‌است - رگ) شوکل میافزاید: بعد از تیراندازی "م" دیگر همه رفقای دیگر موظف بودند، دفاع کنند. "ق" هم همانجا اسکندر را به رگبار مینهد. پس از شروع تیراندازی یک سری متواری میشوند. سه تا چهار نفر به سمت راست رفتند، یک نفر از سمت موتورخانه بالا آمد. بعضی رسیدن بهشمرگان اتحادیه میهنی، مسئول نظامی دستور میدهد که جنگ را قطع کنند. بنظر من این حق ما بوده که در مقابل عده‌ای که میخواستند ایستگاه رادیویی را اشغال کنند، مقاومت کنیم و آنها میبایست اسلحه‌هایشان را میگذاشتند. بعد از درگیری، این مسائل برای ما روشن میشود: صبح روزی که افراد مسلح کمیته کردستان به سمت مفر رادیو می‌آیند اسلحه‌هایشان را پستاک میکنند. در تعدادی از دیگر اسلحه‌ها خاک میریزند و سوزنهایشان را درمیاورند. قبل از حرکت سیم گواکسی سیم را در آتش می‌اندازند که بعدا اعضای کمیته کردستان سیم دیگری می‌آورند. در بین این افراد کسانی بوده‌اند که هیچوقت به این مفسسرها نیامده‌اند. "م" که اکنون نزد کومه‌له است به شخصی به اسم "م" گفته که حمادشپانی قبل از درگیری در مفر رادیویی به آنها گفته شورای موقت تشکیل شده و دستور داده دو تن از اعضای مرکزیت را زنده دستگیر کنند (شوکل و اعظم) که باید تحقیق شود.

از نظر ما سعید که روز فلش اخراج شده بود با سه عضو دیگر یعنی امین و فرید و عباس در رأس یک مجموعه بهیمنرگه به قصد تسخیر رادیو آمده بودند. مادر فاطمه درگیری گذاشتیم برای امین و زین و "م" و "ج" خطری پیش نیاید و آنها را در اختیار داشتیم و باید بعداً در دادگاه علنی آنها را محاکمه کنیم سپس هر جا خواستند بروند ولسی اتحادیه میهنی با زور امین و زین را که در اختیار ما بودند از ما گرفت. با وجود اینکه سه تن از رفقای ما حسن، کاوه و اسکندر شهید شده‌اند و "ب" و "م" نیز زخمی شده‌اند اما با این حال ما خوشحالیم که این توطئه را خنثی کرده‌ایم. تعدادی از آنها در مقر کمیته کردستان گفته‌اند که برای تحمّن میرواؤد، در جواب آنها باید گفت در سیستم کمونیستی تحمّن معنی ندارد، فرض کنیم اینها به قصد تحمّن آمده باشند. چرا تحمّن را میخواستند در بخش رادیو بکنند و چرا در همان مقر کمیته کردستان تحمّن نکردند؟ شبهه‌های تشبیه و اعتراض در اساسنامه‌های کمونیستی موجود است. چرا اگر برای تحمّن میآمدند لااقل اطلاع نداده‌اند؟ چرا مسلحانه آمده بودند؟ چرا بهیمنرگه آمده (هوادار که هیچ گونه حقوقی در رابطه با تشکیلات سازمان ندارد) بودن زن و بچه و مادر شهید همراه آنها جزو توطئه بوده‌است (مادر شهید راهمان روز به پاشین میبرند و همراه خود میآورند) اگر بوده باشد ولی هیچ ربطی به مسئله ندارد.

آذر که از اینها اخراج شده بود نزد چریکهای فدائی می‌برود و از آنها طلب یک بهیمنرگه می‌نماید که به مقر پاشین می‌برود و زمانی که آنها بهیمنرگه نمی‌دهند خودش صبح درگیری می‌برود و همراه جماعت برمیگردد. اگر راست میگفتند و برای تحمّن آمده بودند چرا بعد از اولین شلیک (بعد حرفش را اصلاح کرد و گفت اولین شلیک سمود - ریک) بریکشند؟ چرا جلو روابط عمومی تحمّن نکردند و میخواستند بالا می‌آیند. اینکه این مسئله بخود اینها مربوط میشود یا سازمانهای دیگری هم پشت اینها قرار داشته‌اند مسئله‌ای است که بعداً در سطح جنبش پخش خواهد شد. ما بعداً از رفقای اتحادیه میهنی خواستیم آنها را شویبل ما بدهند که ندانند. ندانستن اینکه سازمان کبیت میبایست علتش روشن کرده. کمیته مرکزی معتقد است اگر اینها رادیو را میگرفتند بزرگترین ضربه بود و اینکه چند روز رادیوی سازمان تعطیل باشد مسئله‌ای نیست.

نوکل در فبال این مسئله که چرا فعل از ما چرا به اتحادیه میهنی یا مثلاً سه مقر چریکهای فدائی خبر ندادند، اظهار داشت: ما گفتیم که هیچگونه فرصتی نبوده است تا ما خودمان را آردیم و با عضو دیگر کمیته مرکزی صحبت کردیم و با مسئول نظامی صحبت کردیم. در فرصتی نمانده بود، شخصی به اسم "ج" از مقر پاشین در مقر پاشین میگوید که ما حالا بالا میرویم بعداً برمیگردیم. شما راهم (یعنی اعضای کمیته کردستان) خلع سلاح میکنیم و این نیز نشانگر یک توطئه‌است.

نوکل بعداً سائل را از دید خودش در ۲/۵ صفحه بزرگ نوشته و امضاء نمود که یکی از نمایندگان دفتر ما موستا چهار برگ از روی آن نوشت و بین نمایندگان سازمانها توزیع گردید.

سپس حماد تسائی شرح ماوقع را بدین نحو بیان نمود: از حادثه روز فیل از درگیری میگذرم که باند نوکل وقتی حکم اخراج مرا صادر کرد با چه تکسلی شو مانده‌ای

علیرغم توضیحات من و اعتراض به چنین شیوه‌هایی از تصفیه‌های تشکیلاتی و نوشته‌های من که میبایست در صفوف اعزاء سازمان پخش میشد ساعت چهار روز ۳ بهمن مراکشان کنان روی گل و برف تا نزدیک چادر روابط عمومی بردند و چون کسانی که مرا میکشاندند خود خسته و کوفته شده بودند و منم از نا افتاده بودم ولم گردند ، من بهرترشیبی بود خودم را در روابط عمومی مستقر نمودم . من اعلام کردم که اگر بارها مرا بیرون بیندازند دوباره بالا میآیم تا به کنگره و ادارات مسلم . برای من نگهبان تعیین کرده بودند حتی اجازه نمیدادند از دستشویی داخل محوطه استفاده کنم ، نگهبانهایم بدون اسلحه بودند ، قبلا بارها توسط اسلحه مرا تهدید کرده بودند و کارگر نشده بود بهمین خاطر ایتبار از زور بازو استفاده میکردند . شب رفیق امین پیش من خوابید و صحبت از من خواست که فعلا بروم . من گفتم کجا را دارم بروم ، من صبح جا میروم و موتم را از رفتن برایش گفتم او گفت که منم تمام نیروییم را صرف تدوین نوشته‌هایم میکنم که به تشکیلات ارائه دهم و با شنیدن موضع من بیجا خوشحالی سراغ نوشته‌هایش رفت . ساعت ۱/۵ بعد از ظهر امین با اضطراب مرا از خواب بیدار کرد ، "ب" کنار چادر ، در بخش داخلی چادر نشسته بود . امین با اشاره سر مرا متوجه میکرد که باید بروم و بازبان طوری که "ب" متوجه نشود میگفت برو ، برو . میخواهند بکشند . بچه‌های مقر پاشین میآیند ، عباس آماده باش داده و بیالا سنگربندی میکنند . گفتم پس تو ، گفت اگر سراغ من بیاشد حتما خودم رامیکشم . من از روحیه رفیق امین شجب میکردم که چطور از صبح تاکنون چنین تغییر کرده است .

هنگام صحبت از لاسلای چادر دیدم حسن آمد البته صلح و "ب" را مداره . رفیق امین در فاصله رفتن "ب" و شویب پست مسائل سنگربندی و آماده باش را بمن گفت و منظور از بچه های مقر پاشین عباس پرولترویدی بود . شخصی به اسم "ب" پیشمرگه حزب دمکرات که همان گاوه بود در همین صحبت‌های امین با من داشت از روابط عمومی معرفت طبق پیشنهاد امین به او گفتم سیرت کجاست او گفت مقرارتش را شببخش می روم ، به او گفتم ، بایست منم می آیم . من از "ب" استفاده کردم و با او از روابط عمومی رفتم البته امین مرتب امر را داشت که وسایل را اول کن ، زودتر برو . ولی من وسایلم را جمع کردم ، اسلحه ام را بستم . من سعی میکردم شانه به شانه "ب" حرکت کنم . وقتی بالای جاده محله "..." رسیدیم "ب" از من پرسید که رفیق سعید بالا چه خبر بود؟ من چون نمیخواستم مسائل را پیش او بگویم ، گفتم ممکن است کار جمعی داشته اند . و ی گفتم که نه بالاسنگربندی بوده همه مسلح شده بودند . من فکر کردم که اگر مسائل راه "ب" بگویم چنانچه حادثه ای برای من پیش آید یک نفر خارجی از ما جراغبر خواهد داشت و بهمین خاطر ماحرای اخراج خودم در روز ۳ بهمن ، نامه خودم را به گاوه برایش بازگو کردم و گفتم آنها می خواستند مرا بکشند و اسلحه کشیدن گاوه را بروی خودم برایش گفتم . البته ابتدا از او قول گرفتم که مادام برای من اتفاقی نیفتاده قول شرف بدهد مسائل را نزد هیچکس بازگو نکند و او قول داده بود . گفتم دیروز عباس شاخه راهم کنار گذاشته اند ، گفت کجا میری گفتم جایی ندارم بروم سعی میکنم امشب به مقر برگردم الان به محله "..." می آیم چون قرار است عباس ویدی بیآیند به آنها بگویم سنگربندی کرده اند . به محله "..." رسیدیم و من از "ب" خدا حافظی کردم . در "فلان محل" "ن" که

مطرب می گشت مراد دارد. اینجا هم دیگر راستی کردیم و او اظهار خوشحالی نمود از اینکه من زنده هستم. من به خانه دوست "ن" "ج" رفتم تا استراحت کنم و به "ن" گفتم قرار است بچه ها بیایند اگر آمدند مرا خبر کن. چند هفته نبود که در خانه "ج" بودم، "ن" مرا خبر کرد که رفقا آمدند. "م-ت" و "س-ق" بودند. از بابت برخورد ما من و عباس پرولتسر اظهار تاسف کردند و گفتند می خواهیم برویم مرکزیت را ببینیم و اعتراض کنیم. من احوال بدی و عباس را پرسیدم گفتند دارند می آیند. شما می بچه ها هم همراهتان هستند از قبضه اخراج شما و رفیق عباس کامیارانی مطلع شده اند. گفتم رفقا نروید تنها نروید ولی آنها تصمیم گرفتند بروند و فقط به آنها توصیه کردم مادام که می روند مواظب باشند. من و "ن" سمت مقر اتحادیه میهنی رفتیم و میتری دورتر شرفته بودیم که دو ماشین رفقا را که از آن سمت می آمدند دیدم و رفقا را شناختم. با همه روسی کردم و این لحظه برای من خیلی خوشایند بود و احساس میکردم دوباره در مقر سازمان می باشم. ماحراری میگردد. گیری را به آنها گفتم ولی آنها از من خواستند که با آنها برگردم و گفتند ما برای اعتراض و نفع من می رویم. من هم با اشتیاق پذیرفتم که همراه آنها برگردم. نرسیده به روسوی مقر ادبواز ماشین ها پیاده شدیم، همه سمت روابط عمومی راه افتادیم از اواسط جمعیت مدای کاوه راهمراه ما تلنگ دواشی می شنیدم که چیزهایی می گفت مثل طوبیاشیدو ... مدای عباس پرولتسر را شنیدم که می گفت کاوه کاوه تلنگ نکن ، تلنگ نکن ، فریادهایی را هم از اسلامی شنیدم که مثل دستورات نظامی بود. جنگ شروع شده بود و مرتباً روی ما نبرمی بارید. شنیدم که گفتند عباس را کشتند. به پشت سر پیاهیم گفتم بروید اتحادیه میهنی را خبر کنید. گفتند خودت برو. ترا بیشتر می شناسند. قبلاً زنی رفته بود. اتحادیه میهنی را خبر کند و همین خاطر من سمت جریکهای فدائی رفتم که آنها را خبر کنیم. زمانی که با جریکها برگشتم و به محل حادثه رسیدیم دیگر جنگ تمام شده بود و پیشمرگان اتحادیه میهنی رسیده بودند و همه را خلع سلاح کرده بودند.

پس از حاد شیبانی ، امبی (مطالسی مدنی) به تبریز حادنه پرداخت : بمسابقه کی شورای عالی سازمان که بعد از این فاجعه در ۴ بهمن ماه تاسیس شده همه شما و بخصوص رفقای اتحادیه میهنی شکر میکنم. معتقدیم باید غیر از جنبه تحقیق ، نیروهای سیاسی برخورد جدی تری با این مسئله بنمایند و بگذارند که این شیوه ها تبدیل به سنت شود حتی اگر به محکوم نمودن ما منجر شود. مدتهاست که در درون سازمان ما تلاشی نموده ایم با این گرایش اپورتونیستی مبارزه نموده و آنرا طرد کنیم ، من تمام تلاشم را در این مدت اخذتاقی به مبارزه اپدئولوژیک سبشکنگره صرف نمیکردم . بعد از چهار سال کمیته مرکزی را محسور کرده بودیم که کسگره را برگزار کند. قرار بود تا اردیبهشت ماه ۶۲ کسگره برگزار شود ولی بجسای سرگراری کسگره برنیا از این ور و آنور نیروی چاقدار وارد می کردند ، ما کوشش خود را ادامه دادیم . من آخرین نوشته خود را در روز دوم بهمن ماه ارائه دادم. یک هفته قبل از جریان به سید (حاد شیبانی) تویخ دادند. من به سعید گفتم نباید اجازه داد کسگره عقب بماند. ما یک کارستانه عمومی تحریریه (من و حاد) خواهان کسگره ندیم ، روز ۱۹ اردیبهشت ماه گفتند ماه فرمت . روز ۱۹ مرداد گفتند اجازه ندهید یکی از اعضای ما از خارج نباید نارمان کسگره را منحصن میکنیم . رفیق بدی را که

به اعتراض از داخل آمده بود اخراج کردند. همراه با رفیق سعید در ارتباط با مسائل کنگره با آنها بکار بحث میکردیم که بروی من امله کشیدند، من از آن پس استعفا دادم. آنها سعی می کردند بجای کنگره بکی بگی ما را اخراج کنند. روز دوم بهمین ناچاراً نطفه گاره آخرین نوشته ام را ارائه دادم که بطور همه جانبه فشار آوردند، یکباره سعید را اخراج کردند. عباس کامیاران از مسئولین کنار گذاشتند روز سوم بهمین نوبت حمام بود که سعید گفت امین مرا برآوردند من باورم نشد. همه می دانند که تلاتهای رفیق سعید باعث تاسیس راهپو شد. رفتم توی چادر خودم، سعید آمد آنجا و دراز کشید. سپس رفت که جواب اخراجیه را بنویسد و من هم مشغول نوشتن نامه شدم. آن روز ساعت ۲/۵ برای جای صادر شد. توی مقر تلویغ بود. یک عده بدون امله دور سعید را گرفته بودند و مرتب می گفتند که تو اخراجی هستی برو بیرون. سعید اعتراض کرد و با آنها رفیقانه بحث می کرد و می گفت من فدائی هستم. سعید را پنج نفری گرفتند و کتان کتان از میان برف و گل تا دم روابط عمومی گذاشتند. سعید آنجا ایستاد و شعار داد. درود برداشتی. سپس خواست برگردد که بهیمرگان نگذاشتند و سعید با هر ترسیمی بود خودش را تا چادر روابط عمومی رساند. ساعت ۵ بود و تقریباً هوا تاریک شده بود که بالا آمدم. آذر که همواره رفیق خوبی بوده همیشه با این گراباش مبارزه کرده و گرچه بخاطر درد و ناراحتی کمز "آ" گفته بود باید برود خارج اما بخاطر مخالفتش با آنها او را نمی فرستادند. را دیدم. آذر را اخراج کرده بودند و او کنار مقر ایستاده بود. بعد از مدتی رفتم چادر و همرم را فرستادم که آذر را بیاورد چادر ولی او نیامد. دوباره برگشتم پیش رفیق سعید، او داشت با چند تا از بچه ها بحث می کرد بشکلی رفیقانه. ابتدا گفتم چرا بحث رفیقانه می کنی ولی بعد به بحث کشیده شدم. مدتی بحث کردیم و طرفهای بحثمان تا حدودی قانع شدند. برگشتم به چادر دیدم آذر با لباسهای خیس برقی توی چادر است. گفتم چرا خیس، گفت رفتم پیش چریکها و از آنها خواستم مرا تا به محل "... بیرون ولی آنها قبول نکردند. آذر گفت رفیق امین، رفیق سعید را خورد کرده اند و پیشنهاد کرده شب را پیش سعید بخوابم که پذیرفتم. به آذر گفتم اینجا بمان قرار است فردا عباس و بدی بیایند. رفتم پیش سعید خوابیدم صبح آمدم بالا دیدم نه آذر هست و نه همرم. به مقر عمومی رفتم. دیدم نگاه ها خیلی مسخره بار بود. به چادر برگشتم و به همرم گفتم که برای ظهر باشین نمی آیم. حدود ساعت ۱/۵ مدای بلند توکل را شنیدم که می گفت بچه های مقر باشین دارند می آیند. سنگر بگیرید، "الف" را خبر کنید. فکر کردم اولین کسی را که بکشند سعید خواهد بود رفتم به سعید که خوابیده بود و بیدارش کردم گفتم سرو تا کنگره، "ب" و "الف" آنجا بودند. حسن با امله آمد و "ب" را مداره که بسدودن امله بود. در موقع تعویض پست به سعید گفتم سرو تا کنگره بلند شو برو بچه های مقر باشین دارند می آیند. "ب" دوست حوسی برای گرفتن نشریه جهان به روابط عمومی آمده بود. گفتم با همین سرو، سعید و سابلش را جمع کرد و رفت. آمدم بالا دیدم "آ" سفید در ایستاده، "م" با حالتی استعفاء آجیز مرا نگاه می کرد. آمدم چادر همرم ریگش بریده بود و گفت امله هایمان را گرفتند. من قیلاً به همرم گفته بودم در مورنیکه بخوانند به من توهین ناروا نکنند با کلتم خود را می کشم و با شنیدن این حسرت از همرم به او گفتم بگر گفته بودم. من کلتم را می خواهم. به همرم گفتم فرار.

عباس و بدی بیاید. در همین حس کاوه صدا زد که سمید در رفت، سمید در رفت. "الف" که مسئول مقر اینجا می باشد نیز گفت "ن" و "ب" هم در رفته اند. یک سری بالای تپه' رادیو سگروگرفته بودند، یک سری روی تپه' پشت مقر اسکندر پشت چادر روابط عمومی بودند و کاوه جلو روابط عمومی. یک عده جلو داشتند می آمدند، اسکندر صدا زد کاک عباس بچه های خود مانند چکار کنیم. عباس توکل گفت نگران جوردید برنید. من از جلو چادر خود نگاه می کردم. آذر را با بچه های کوچک (فرزندانش شهید محمود محمودی، سبابک، ر.ک) تشخیص دادم خیالم راحت شد. از این باب است که زن بچه همراه داشتند و هیچ مشکلی پیش نخواستند.

دو سربیشتر آمده بودند ("ج" و "م") برگشتند. بچه ها اینک جلوتر آمده بودند که کاوه گفت: ایست، ایست و صدای شلیک آمد و بچه ها همه زمین گیر شدند. من دیگر کسی را نمی دیدم. بعد از پنج شش دقیقه از تیراندازی "ا.ش" دادزد که امین و "م" بیایند بیرون. ما خواستیم بیرون بیایم که "ا.ش" با کلت ما را تهدید کرد و گفت برو تومی کشمت. در همین موقع صدای تیراندازی، فریاد پشمبران اتحادیه میهنی بگوش می رسید. و صدای "ا.ش" برای قطع تیراندازی شنیده می شد. مراکشان کتان پاشی آوردند جلو بچه های اتحادیه میهنی. چون نمی دانستند من اسپرم، گفتیم می خواهم توالنت بیروم. حمی از باند توکل مرا گرفتند منم گفتیم به پشمبران اتحادیه میهنی که اسپرم. در همین لحظات آنها فهمیده بودند که من دارم از دستشان در می روم. اقدام به برداشتن یک اسلحه برای زدن من کردند که پشمبران اتحادیه میهنی بگذاشتند و موفق بگشتند.

پس از اظهارات امین (معطفی مدنی) و رفتن حامد شهبانسی و امین، عباس - توکل حواسته بودند که بکنه ای را به گوش نمایندگان در کمیسیون برسانند. کمیسیون موافقت کرد. عباس توکل گفت که ما فعلاً هم به اتحادیه میهنی گفته بودیم واگنتون هم می گوئیم که ما حاضر به پذیرش دار دسته' امین در مقرهای سازمان نیستیم مگر زمانی که هیئت تحقیق اینجا باشد و برای تحقیق لازم باشد، اینجا باشد.

در روز دوم یعنی ۶۲/۱۱/۱۰ تحقیقاتی درباره' افرادی که در اردوگاه رادیو بودند، بعمل آمد و همچنین مشخص شد که در روز ۶۲/۱۱/۲ حامد شهبانسی از سازمان احرار شده بود و در چادر روابط عمومی زندگی میکرد. در ساعت ۱۲ روز چهارم بهمین وی با یک حزب دیمکراتی بنام "ب" تماس می گیرد و حدود ساعت ۱/۵-۲/۵ به وقت اینسراان همراه ما او به طرف محل "..." می رود و به افراد مسلح که از مقر پاشان آمده بودند، می پیوستد. پس از روشن شدن این نکات، کمیسیون تحقیق خواهان کسب اطلاع در مورد بگوشنه نکات از طرفین درگیری می شود که روزیبر ملاحظه می کنید. در ابتدا تسوکل توضیحاتی به شرح زیر ارائه می دهد:

توکل در مورد این مساله که چه کسی پشت می سم در روز حادثه باوی حسرفزد و دفننا" به جبری گفت، نمی خواست نظیر روز اول تحقیق بطور روشن اظهار نظر نماید (ر.ک) و اظهار داشت: رفتی "م" از اعضای کمته کردستان پشت می سم بود، او جبر

دلبلی بمن نگفت ولی اسکندر مسئول بی سیم بمن گفت که عده ای از آنها گفته اند
 برای تعین می رویم و کسانی که از اینعارفته بودند با آنها بوده اند مثلاً آذر
 عباس توکل کمی فکرکرد وگفت همان آذرایدی که شهرپور اخراج شده بود و درمقر هاشمی
 بود و سازمان هم مراعاتش می کرد تا خودش غسته شود و بعد نیز همراهان بسوده و
 سؤال اینست که او چرا آمده است ، بنظر من این توطئه در ۱۰ فرار دو نفر ("ن" و
 "ب") مارا متشکوک کرده بود.

در مورد اینکه پیام رمز کجاست ، عباس توکل گفت ممکن است نزد خود اسکندر
 بوده باشد یا اینکه دروسائل باشد دراتاق بی سیم . عباس توکل اسم یدی را درارتباط
 با این مسئله که دربین کسانی که می آمدند چه کسانی بوده اندکه اخراجی بوده اند ،
 مطرح نمود .

درمورد این مطلب که آیا توکل می تواند درباره وجود توطئه دلبلی اقامه
 نماید کمیسیون تحقیق از توکل جویا شد . وی گفت که هیچ وقت سابقه نداشته ۲۰ - ۱۰
 نفر نزد ما می آیند و می بایست اطلاع هایشان را می گذاشتند . تشکیلات ما بخشهای
 جداگانه دارد و همینطور شبست که هرکس دلش خواست به هر بخش سرزند ، آنها حق
 ندارند نزد ما بیایند چون آنها خودش کمیته دارد و تشکیلات بهمترکه یک تشکیلات جدا
 و وابسته به تشکیلات سازمان است و به کمیته کردستان ربط دارد .

درمورد این موضوع که آیا توکل خبری از حرفهای حمادشهباشی با "ب" حزب
 دمکراتی دارد که می گوید آمدن "ب" به توطئه آنها ربط داشته ، توکل گفت : ما خبری
 از صحبتهای حماد با "ب" نداریم ولی سعید (حمادشهباشی) دوبارقبلاً با حزب دمکرات
 تماس گرفته بود . باراول ده روز قبل از ماجرا ، حماد برای سه روز کم شد . فقط سه
 امین گفته بود که به "..." می رود سری هم به اتحادیه میهنی می زند ولی بعد معلوم
 شد که "..." رفته بوده و با عباس پرولترو به زانکوی حزب رفته و با یک فرد حسزسی
 تماس گرفته بود که برسر آن اظهار گرفت . می گوئیم چرا رفیق ؟ جواب می دهد در رابطه
 با مسائل هسرم در "..." رفته بودم . بار دوم نیز درحکم اخراجش تا شبرداشته است .
 دلایلمان هم گرایشات او و مناسبات نزدیکش با دفتر سیاسی حزب بوده است . ما می گوئیم
 تماس بگیر ، ولی او تماس گرفته و این بزرگترین دلیل است . می توانی درمورد تماس
 سعید با زانکوی حزب از اعضای کمیته کردستان ("خ" ، "م" ، "ب") تحقیق کنی . در
 اینجا نماینده حزب دمکرات از توکل پرسید که آیا تماس با حزب دمکرات حرم است ؟
 توکل گفت : اگر تشکیلات گفته باشد تماس بگیر چنانچه کسی تماس بگیرد بلکه جرم خواهد
 بود . توکل افزود که درمورد اخراج حمادشهباشی جلسه ای گذاشتیم و به کمیته کردستان
 به خارج و ساپارگاسها نیز خبر دادیم .

توکل درمورد نحوه ارائه دستورات در روز حادثه اظهار داشت که وی دستورات
 را به مسئول نظامی می گفت و مسئول نظامی به عقبه بجه ها می گفت .

توکل درمورد این موضوع که آیا قبلاً هم چنین فراری داشته اند که اگر چه -

هابشان بیايد اسلحه هابشان را بگذارند، گفت که "فبلا" هرکس می آمد به روایست
عمومی مراحمه می کرد و مسئول مقر برایش تصمیم می گرفت که با اسلحه بیايد یا نه.
البته افراد همین مقر می توانستند بیايد و بروند ولی بختهای دیگری نمی توانستند.

نوکل در مورد این موضوع که آیا غیر از تمهیدات نظامی به راه حل دیگری هم
فکر کرده بودند، یا نه؟ اظهار داشت: بدلیل کم شدن دو نفر از همین جا، آمدن

۲۰-۱۰ نفر منظور جمعی و شناخت تشکلاتی از نفرات آنارشیستی آنها به این نتیجه رسیدم

که فکر یک نوظئه نظامی را دارند. در نتیجه اولس فرمان مسئله حفاظت از رادیو

مقر بود. در مورد این مساله که چه شواهد شخصی دال بر قصد آنان (جاس امین) مبنی بر کشتن دو عضو مرکزیت و تصرف رادیو درست دارید، نوکل گفت: شخصی بود که
روز قبل سمید اخراج شده بود و باید می رفت که گفته بود من از اینجانبی روم و
اس شما هستید که باید بروید و توضیح را از طریق نامه هایی که دارد در تشکلات در
مورد مرکزیت سازمان روشن کرده بود. نوکل در مورد اینکه آیا هیچ امکان دیگری بجز
اینکه آنها برای کشتن و تصرف آمده باشند را نمی داد، گفت: با توجه به آنچه که گفتیم
و آنچه بعداً روشن شد تفاوت ما مبنی بر اینکه آنها به قصد اشغال اینجا و کشتن
دو عضو مرکزیت سازمان آمده باشند، درست بوده است. نوکل در معرفی کسانی که بیشتر
مطالبی را از زبانشان نقل کرده بود از "م" و "ک" نام برد اما از "ف" و "م"
دیگری که بیشتر اسم برده بود، یاد نکرد (ر.ک) این افراد بعداً برای روشن
شدن ماجرا اظهار نظرهایی کرده اند که در ادامه ملاحظه خواهید کرد.

از نوکل پرسیده شد که آیا اکنون در شما پرسیده بچه های خود مان هستند چکار
کنیم و شما گفته اید اسلحه هابشان را بگیرد و اگر تنگان خوردند بزنند؟ نوکل اظهار
داشت که اکنون سؤال اینجوری از من نکرد، من فقط با گاو و اکنون صحبت کردم که
"فبلا" اشاره کردم. در مورد وجود دلیلی مبنی بر رابطه آمدن "ب" حزب دیمکراتی با
حادثه، نوکل گفت: فکر کردم میان بی سیم و آمدن "ب" که مشخصاً پیش سمید (حماد

شمانی) آمده بود و آمدن افراد مقر پاشین پیوند وجود دارد.

نوکل درباره این موضوع که چه کسی اولین تیراندازی را کرده است، گفت:
طبق جبرهایی که شنیده ام اگر گاو اولس تلیک را کرده باشد در وضعیتی بوده که
بکر می کرده حتماً آنها دارند و از محوطه میشوند.

سایندگان سازمان ما (ر.ک) مجدداً شماها از کاک عباس نوکل جو پاشند که
غیر از سائلی که بعداً برایشان روشن شده و اینکه شنیده بودید آنها بعد تعین می
آیند، چطور می گوئید آنها برای کشتن دو عضو مرکزیت و گرفتن رادیو آمده بودند،
دلائلشان در آن شرایط چه بوده است. نوکل گفت: اولاً ما در تشکلات کمونیستی خود

تعین نداریم. ما دست تعین نداریم. غیر از این اگر می خواستند تعین کنند چرا اینجا،
چرا جوی روابط عمومی میشوند، چرا اسلحه هابشان را تحویل ندادند. اینها همه

سپاگر یک توطئه است. (واضح است که توکل بعد پاسخ دادن به سئوالات اعلیٰ را نداشت، مثلا "همین اولین سؤال ما چون تمامی دلایل توکل دال بر اثبات ادهمای او مبنی بر هدف توطئه گرانه پائینی ها نیست و او آگاهانه نمی خواست به نفعه نزدیک شود. رک.)

"ا-ش" مسئول نظامی، سپس به جلسه آمد و این بود: ۱. پیرامون حادثه اظهار داشت: قبل از شروع حادثه چهار نفر از محوطه رفتند، سیدده اخراج شده بود و سایر حزی رفت. "ن" که بعد از شهر با اسلحه بیرون رفت، "ب" که قبل از ظهر رفت و آذر که از صبح شروع. وضعیت برای ما مشکوک بود. رفتن "ب" به موتورخانه و سیدکم شدنش، بی سیم مقرر پائین که گفته بودند افراد مسلح بسمت اینجا می آیند و قصد دارند اینجا را بگیرند. نمی دانم ساعت دقیقا چند بود، دونفر ("ج" و "م") آمدند. نگهبانها گفتند اسلحه هایتان را بگذارید و بالا بروید، آنها قبول نکردند و برگشتند. "ج" به افراد مسلح که نزدیک روابط عمومی شده بودند، گفت دستور تشکیلاتی است نباید اسلحه هایتان را بگذارید و بالا بروید، آنها قبول نکردند و برگشتند. "ح" به افسراد مسلح که نزدیک روابط عمومی شده بودند گفت دستور تشکیلاتی است باید اسلحه هایتان را بگذارید ولی آنها به "ح" جواب ندادند. تعدادی از افراد مسلح به جلو روابط عمومی رسیدند که "م" و عباس و "ق" جلو بودند. گاو گشت اسلحه هایتان را اینجا بگذارید ولی آنها گفتند نمی گذاریم، گاو گشت نمی گذارم بالا بروید مگر از

جسد من بروید و کلماتش را با گریه ادا می کرد و گفت بگذار خون ریخته نشود، کم عباس توکل به گاو گشته بود تا زمانی که آنها تفع نگردند شعا تفع نکنید. اولیسی تفع هویکی شد که میدانم مال چه کسی بود. عباس شلیک نکرد و در جواب گاو گشته

می خندید. "م" و "ق" گاو را زدند. "ا-ش" درباره این موضوع که از چه وقت قرار شده بود که با اسلحه افراد وارد مقر ادبوشی نشوند، اظهار داشت: سه چهار روز قبل از

درگیری کاک عباس توکل گفته بود کسی با اسلحه وارد نشود. پرسیده شد که آیا قسلا همین

بچه ها با اسلحه بالا آمده بودند؟ وی گفت: روز قبلش عباس کامباران آمده بود سا

مظنی که با اسلحه بالا آمده بودند. "ا-ش" در مورد اینکه چه وقت دستور شیراندازی

داد. اظهار داشت: بعد از اینکه دونفر از خودمان (گاو و اسکندر) شهید شدند دیگر من

دستور دادم آنها را بزنند. در مورد اینکه چند نفر از آنها شیراندازی می کرد و آیا

همه آنها مسلح بودند، گفت: هشت نفرشان شیراندازی میکردند و همگیشان تفنگشان

مسلح بود چون صدای گلمکدن هیچکدامشان نیامد.

"ا-ش" درباره آرایش نظامی خودشان (جناح توکل) چنین گفت: چهار نفر سمت

راست، پنج نفر سمت چپ خودم و پنج نفر پائین. شهدا اسکندر، گاو در پائین و

شهید حسن درست راست بود. وی درباره آنکه جناح مخالف چگونه پیش می آمدند، گفت:

از جلو شش نفر، چهار نفر پشت سر دسته اول و زن و بچه ها هم پشت سر آنها می آمدند

که نزدیک حاده بودند اما فاصله دسته اول از دیگران زیاد بود.

"ا.ش." درباره "ا.ش." که با چه انگیزه ای و به دستور چه کسی، امین (مطمئن) مدسی (و همسرش را خلع سلاح کرد ، گفت : بر مبنای تشخیص وضعیت آنها را خلع سلاح کردم و با نهایت کاک عباس توکل و ولین اعظم .

"ا.ش." گفت که در مفر کمیت گردستان هفت نفر مانده اند و همراه با جناح مخالف سیامده اند. وی در مورد اینکه آیا "ب" پیشمرگه حزب دمکرات "قبلا" هیچ به مفر آمده بوده گفت : نایبستان نزد بچه های ترک آمده بود. ظهر چهار بهمن هم پیش گاو آمده بود و چون گاو آشفته بود او را بالا آوردیم . از "ا.ش." پرسیده شد که شما که میکوشید گاو هیچ مسئولیت شخصی اینجا نداشت چگونه بچه اساسی او را مسئول پنج نفر کردید که حلقه روابط عمومی و دور و بر آن بودند ؟ وی پاسخ گفت که گاو تحت نظارتی داشت در ضمن اجتماع پاشین هم آشنائی و روابط عاطفی گرمی داشت . در مورد اینکه چه کسانی حصاد شبانسی را ناپاشین کشیدند، وی گفت : من ، گاو ، اسکندر ، "الف" و "م" بسازوی سمیدراکتیدیم نادم روابط عمومی . پرسیده شد که آیا قبلا" هم بروی سمیدر اسلحه کشیده شده بود ؟ وی گفت : اسلحه کشیدن نبوده . سمیدر تلوغ کرده بود در دفتر کاک عباس توکل ، کاک عباس هم گفته بود بپاشین سمیدر را بیرون بیدازید ، گاو آمده بود و او را بیرون انداخته بود .

"ا.ش." در مورد آمدن بچه های مفر پاشین و تصمیمشان چنین فکر میکرد : آنها می خواستند بالاسیامد و روی اسلحه ها بریزند و ماها را خلع سلاح کنند. وی در مورد اینکه آیا هیچگونه اختلاف شخصی میان گاو با اسکندر با بچه های پاشین مثلا" کساک "عباس پرولتر" (کیکاوس درودی) وجود داشته یا نه ، گفت : گاو و اسکندر هیچگونه اختلاف شخصی با افراد پاشین نداشتند ولی بعضی از افراد پاشین بودند که از "عباس پرولتر" حوشتان نمی آمد .

در اینجا اظهارات "ا.ش." به پایان رسید. نکته ای که هم در صحبت های عباس و "الف" و سایر افراد جناح توکل وجود دارد، دروغ آشکاری است که به بی سیم منتسب میشود. چه عباس ، چه "الف" و چه اعظم و سایرین می گویند که بی سیم ساعت ۲-۱/۵ سرداده که ۲ ساعت است آنها راه افتاده اند. عباس می گوید سه ساعت ، اعظم می گوید ۲-۲ ساعت ، ۱-۲ ساعت و ۱۰-۱۱ می گذارد. اگر سه ساعت می بود که راه افتاده بودند می نهایت ساعت ۱۰/۵ راه افتاده ، و ۱۲/۵ - ۱۲ می رسیدند ولی جناح توکل برای توجیه عمل خودشان که مرفا "جبهه" نظامی را دیده اند بهترینی دانند باید که دروغ در ساعت حرکت چسب را مورد کنند که فرصت هیچ کاری نبوده است . اما واقعیت این است که غیر از عباس توکل سایرین چسب فکری نمی کردند که حادثه ای با چنین بُندی اتفاق بیفتد در نتیجه لرومی هم نمی دیدند مسائل درونی خود را با نیروی خارجی در میان بگذارند و انگیزه واقعی آنها از عدم هیچگونه اقدامی جهت جلوگیری از درگیری همین بود ، است . (رک .)

سدار "ا.ش." ، اعظم و دیگر کمیته مرکزی سجعنا به شرح ماوقع پرداخت :

ما معمولاً ساعتی ۱/۵-۲ تماس بی سیمی داریم با مقرپاشین . سپس روی خبری سیم را از زبان عباس توکل گفت . با عباس صحبت کردیم . سپس عباس با مسئول نظامی صحبت کرد . دونفر ("ب" و "ن") در رفته بودند و ما می دانستیم که آنها به این جماعت وابسته هستند . با شنیدن خبر بی سیم و در رفتن آنها برابمان مسلح شده بود که برنامه ای دارند چرا که قبلاً هیچ سابقه نداشته همه رفقای پاشین، بالا بپایند . این بود که می - بایست برای دفاع آماده شویم . فکرمی گفتم مدای ایستگاه را چندین بار شنیدم ، سپس همه زمین افتادند و آرایش نظامی گرفتند و دیگر خبرندارم تا بهشمرگان اتحادیه میهنی آمدند .

اعظم درباره " اینک آنها برای جنگ آمده بودند بانه " چنین گفت : وقتی که رفیق عباس گفت ۲-۱۵ نفر از بچه های مقرپاشین به طرف بالا می آیند ، ما قبلاً

بهبخ عنوان تصور چنین حرکتی رانداشتیم ولی یک سری تبلیغات علیه مرکزیت مسورت گرفته بود . درباره " عوامل اجرای " برنامه " و " توطئه " ، اعظم اظهار داشت : بعد از آنکه بودو اخراج شده بود ، بعدی هم که اخراج شده بود پاشین بود ، چندین بار نامه نوشته بودیم که نمی تواند بماند ولی مانده بود ، عقبه بهشمرگان سازمان بودند ، آذر هم اخراج شده بود مخفیانه در رفته بود و خودش را به آنها رسانده بود .

اعظم در باره " ریشه " سیاسی این حادثه گفت که آنان (جناح امین) مخالف بودند ، قبلاً نوشته هایشان را داده بودند . اینجا نمی توانستند کار کنند چون سطح آگاهی رفقای این مرکز بالاتر است ولی در مقرپاشین نداشتند برای خود بانندی ترتیب دهند که عبارت بوده از (...) که روی دیگران کار می کرده اند و نظریات فرید را تبلیغ و ترویج می کردند و در راستان امین (مصطفی مدنی) و سید (حماد شبازی) قرار داشتند . بنظر من مسئله " کنگره " و غیره علت ایجاد درگیری از جانب افراد مقر پاشین نمیتواند باشد چرا که مدت برگزاری کنگره تعیین شده بود بلکه ورشکستگی سیاسی آنان و ادارشان ساخته است به یک ماحراجوشی این چنینی دست بزنند .

از اعظم حواشیدیم که وقتی شما از آمدن افراد مقرپاشین مطلع شدید چه مسدود بود راه افتاده بودند . وی اظهار داشت : وقتی به ما اطلاع دادند گفتند آنها دو ساعت است راه افتاده اند ، یکی دو ساعتی است حرکت کرده اند . اعظم تصور خود را در باره اقدامات احتمالی جناح مخالف چنین بیان کرد : معموراً اینرا که آنها بعد جنگ نظامی آمده باشند ، نمی کردیم . احتمال حادثه را می دادیم ولی در مدتش خیلی کم بود . اول

رفیق ما شلیک هوایی کرد چون گفته بودیم به هر شکل حلوشان را بگیرد . ما چون احتمال کمی برای درگیری می دادیم دوتا از رفقایمان را حلو رواسط عمومی گذاشته بودیم .

وی درباره " این مسئله که چرا به هیچ نیروی دیگری چه اتحادیه " میهنی و چه چریکها که نزدیکتر هم بودند ، خبر ندادند و اینکه چه کسی شلیک هوایی کرد چون شلیک شلیک است ، گفت : زمانی که از پاشین با اطلاع دادند ما مرحله فکرمی کردیم که آنها می رسد در نتیجه هیچ فرستی نداشتیم ، کاوه شلیک هوایی کرد . در مورد سیستم

سی سیمی سیر وی توضیحاتی داد که چگونه است و چند دفعه در روز است .

اعظم درباره این مطلب که چه اسنادی دال بر قصد مخالفین مبنی بر کشتن دو عضو مرکزیت و گرفتن رادیو در دست دارند ، اظهارداشت : دونفر از بهترین سرگامان "ح" و "م" می خواستند رفیق عباس را ببینند ، گاو از آنها اسلحه هایشان راخواست ولی آنها ندادند ، وقتی بر می گشتند به جماعت مقر پاشین که می آمدند می گفتند ، دستور تشکیلات است باید اسلحه هایشان را بگذارید . از اعظم پرسیده شد که آیا هیچ امکان دیگری غیر از کشتن دو عضو مرکزیت و تصرف نمی دادید؟ اعظم اظهارداشت : میسا درودش را کم می گرفتیم که برای تصرف آمده باشند . اعظم پس از یکی ، دو ، سه دقیقه بعد اضافه کرد : که حماد شبانه روز دوم بهمین به معظنی می گوید قرار است فردا آذر اخراج شود باید آمادگی نظامی داشته باشید و از آذر دفاع کنید . معظنی مدنیسی با نوشته به تشکیلات گزارش نمود و تشکیلات او را باسعید روبرو کرد و معظنیسی روبرویش مسئله را افشاء کرد . سعید فکرمی کرد چون معظنی با بدی ترک نسبت خوبی دارد می تواند حدش کند . اظهارات اعظم در اینجا به پایان رسید .

پس ، "ک" به تشریح مآوقع مبادرت نمود : شانیم ساعت قبل از حادثه سرکلورم بودم باهم خوردن وضع اینجا از سرکارم درآدم . من اسلحه دادند و "الف" گفت سرو پاشین نزدیک روابط عمومی . گاو بهما گفت چند نفر دررفته اند ، ممکن است ، هدفی داشته باشند باید نگهبانی بدهیم ، با نزدیک شدن افراد مسلح گاو گفت حق تلیک کردن ندارند آنها بایستی اسلحه هایشان را در روابط عمومی بگذارند آنوقت بالا بروند . اگر دیدید جسد من افتاد آنوقت تیراندازی کنید و از خودتان و سازمان دفاع کنید . جماعت رسیدند ، حدود ۵۰ قدمی گاو به بار ایستاد و گفت آنجا بایستید و یک نفرتان بالا بیاید اگر نامه ای چیزی دارید بدهید ، ولی آنها اعتنایی نکردند بن حدود ۱۰ قدمی از چادر روابط عمومی بطرف مقر ایستاده بودم . گاو گفت بگذارید خون ریخته شود . اسلحه هایشان را توی روابط بگذارید . آنها جلو می آمدند و فحش زشت می دادند و اینکه "بروکنار ما اسلحه نمی گذاریم" ، "م" ، "ق" ، "ف" ، "م" و عباس جلو می آمدند (عباس و "ق") را می شناختم ، بقیه را بمسدا از روی آدرس شناختم . گاو دم خوب روابط عمومی (جویی که برای جلوگیری از ورود بدون اجازه کارگذاشته اند ، رک) پاشین جاده ایستاده بود در داخل محوطه و می گفت دستور تشکیلات است باید اسلحه هایشان را بگذارید . آنها جلوتر می آمدند و می گفتند ما تشکیلات را به رسمیت نمی شناخیم و الان مشخص میشود تشکیلات کیست . این را عباس می گفت و بقیه هم تاشد . . . اردند و می گفتند مشخص میشود (۲ بار) . پنج نفر به روبروی گاو رسیدند و گاو پشت خوب بود ، "م" جلوتر آمد و در روبروی گاو دو قدمی ایستاد . قدم گلاویز شدن داشتند پس از یکی دودقیقه او با لوله اسلحه گاو را کنار زد ، عباس و "ق" گفتند : گاو تسلیم شو! گاو ده قدم عقب تر رفت گلنگدن کنید ، عباس دستش را در پشتش گذاشته بود و اسلحه همچنان روی شانه اش حمل بود و بیرون نیاورده بود و می خندید و گفت بیخود است تسلیم شو گاو گفت من اتمام حجت کرده ام ، شما باید آنها از خوب بطرف داخل آمدند "ق" آتورتر رفت و اسلحه اش

کتاب
گزارش
زیر این
مشتر

را بسوی کاوه گرفت، کاوه بگرگبار هوشی با کلانیگفد گرفت و پایش را بر زمین کوبید و گفت لامذهبها نباشید، همراه با رگبار کاوه، "م" بگرگبار به کاوه گرفت، "ق" از طرف دیگر بگرگبار به کاوه گرفت و کاوه شهید شد. در موقع امتحان گفت: نامردها بیشرتها، در مورد وضعیت خودش و وضعیت اسلحه، کاوه هنگام لحظات صحبت با "م"، "ک" گفت: من یک جناب خالی کردم نوی جمعیت، من سمت راست روابط بودم، "م" ۱۰ منسیر از کاوه بطرف چپ فاصله داشت، درگیری شدید بود، من عباس را نمی دیدم تا سمدا" جداها را کنار هم گذاشتند (چادر روابط عمومی میان "ک" و جاشی که عباس و ایستاده بودند فرار دارد سرگ)، اسلحه کاوه هم بطرف "م" بود ولی "م" رودتر زد، عباس را به احتمال زیاد اسکندر که پشت کاوه بوده زده است.

پس از "ک"، "م" به تشریح مشاهدات خود از واقعه پرداخت:

ساعت ۱/۲۵ تا ۲ با پنج هابم در چادر خودم بودم که سردامند بیرون میام چون آماده باش است، از گشتول مفر پرسیدم که چه خبر است، گفت از باشین فرار است بعد گرفتن اینجا میبایند، احتمال درگیری هست باید آماده باشیم، شبیه کردند که در روابط عمومی باشم، من و کاوه و اسکندر و "م" و "ک" باشین رفتیم قرار بود کاوه باکسانی که می آمدند برخورد کند، من سگری برای خودم انتخاب کردم که هیچکس نمی دید و کاوه گفت جای خوبی داری خودت را نشان نده، وقتی که "ح" و "م" آمدند، اسلحه هابشان را ندادند و برگشتند کاوه از وضعیت آنها سؤال کرد (مطور جماعت مفر باشین

و وضعیت نظامیشان است) ولی "ح" چیزی نگفت، کاوه گفت مردانه حالا از آنها چیزی بمانگفتی از ما هم چیزی به آنها نگو، من همچنان پشت سگرم بودم و طوری خودم را فرار داده بودم که آنها مرا نمی بینند، نحوه آمدن دونفر "ح" و "م" بدین صورت بود که از فاصله دور داد زدند، می خواهند میبایند، کاوه گفت از سجه های خود میبایند.

به کاوه گفتم باید خلع سلاح شوند، کاوه به اسکندر گفت برو از رفیق عباس توکل بپرس با اسلحه میبایند با خلع سلاح شوند، رفیق عباس توکل گفته بدون امضا باید خلع سلاح شوند (نکته ای که اینجا است اینکه عباس توکل در جواب سؤال ما گفته بود که هیچ چیزی به اسکندر نگفته و فقط با "الف" و کاوه حرف زده در صورتیکه محتسبای "م" خلاف این است - رگ)، آنها رسیدند و با کاوه شوخی کردند، گفتند جماعت مفر باشین دارند می آیند ولی نگفتند چند نفرند، "ح" و "م" قبول نکردند که خلع سلاح شویم و برگشتند، ۱۵۰-۱۰۰ متر دور نشده بودند که جماعت مفر باشین هم نمایان شدند، "ح" از دور داد زد که دستور تشکیل است باید خلع سلاح شوید، وقتی به "م" رسید، "م" او را هل داد و جلوتر آمدند (افراد مفر باشین) زن و بچه ها عقب نرسودند، "م" و "م" جلومی آمدند طوری که ۱۵-۱۰ متر از دیگران فاصله داشتند، کاوه قبل از رسیدنشان

به جنوب روابط عمومی به آنها است داد (دوبار)، "م" گفت کاوه نوحی بکس "م"

چوب را دور زد و "م" از روی چوب برید بعد عباس و "ق" هم رسیدند، کاوه کمی

عقب نشست و گفت نباشید و بگرگبار هوشی زد، منغ زد لامذهبها جلوس باشد، در رگبار

هواشی "م" نشست ولی "م" همینطور ایستاد. "م" باز بلند شد. در همین حین "م" داد زد "قی" بیا "م" را کشتند. "م" ایلحه اش را بطرف کاوه گرفت و کاوه هم بطرف او ولی کمی متمایل به بالا شلیک شروع شد و "م" کاوه را زد. عباس هم وارد شده بود ایلحه‌اش بدوشش بود ولی "م" ایلحه‌اش در دستش بود و بطرف اسکندر رفت، اسکندر شلیک کرد ولی من ندیدم بطرف کسی. "قی" اسکندر را زدو خنابهای اسکندر منفجر شد. "قی" بطرف سنگر من آمد ایلحه ام که گیر کرده بود آزادش کردم یک تیر دیگر شلیک کردم و دوباره گیر کرد و خودم را حاضر کردم مرا بزنند. کشته شدن تمامی این افراد در ثانیه های اول بود. از "م" حوفا شدیم که کاوه دیگر به "ج" و "م" چه گفت. وی پاسخ داد که کاوه گفت حالا که اطلاعی از آنها به ماندادید از ما هم به آنها ندهید.

پس از "م"، "م" دیگری به شرح موقوف پرداخت :

وی گفت تا ساعت ۲/۵ موتورخانه بودم از آنجا بیرون آمدم چون بعضی از بچه ها ایلحه بسته بودند، پرسیدم چه خبر است؟ گفتند قرار است تعدادی از بچه های پائین اینجا سبانه تحمن کنند. حوفا شدیم که از کجا این مطلب را شنیدی، گفتست :

مسئله تحمن را از گوشه و کنار شنیدم ولی یادم نمی آید از کی شنیدم، دوسه بار شنیدم.

من هم صلح شدم. "الف"ش" مرا فرستاد پائین. ده - پانزده متر پائین تراز جنوب روابط عمومی به افرادی که می آمدند گفته شد ایلحه هایشان را بگذارند روابط عمومی و بالا بروند. این دستور تنکیلات است. آنها می آمدند جلو و می گفتند تنکیلات چی بابا! رگبار هواشی شد و بلافاصله تیراندازی شروع شد. تا اتحادیه میهنی ها آمدند و همه را خلع کردند من چون روابط عمومی نمی گذاشت میهنم نمی داشتم کساره و عباس و اینها را کی زده است. من بطرف جلو (یعنی سوی جمعیت) تیراندازی میکردم. با اتمام صحت های "م" روز دوم کار کمیسیون تحقیق نیز به اونها رسید.

۶۲/۱۱/۱۱ ساعت ۹/۵ صبح که به جلسه آمدیم نماینده حزب دمکرات، "ب" راکه توکل در محنتهای اولیه اش در رابطه با دست داشتن نیروهای سیاسی پشت این توطئه گفته بود. ملاقات "ب" حزب دمکراتی با سعید (حمادشهبانی)، مناسبات سعیدکلا" با حزب دمکرات را آورده بود و به جلسه اطلاع داد که ما "ب" را آورده ایم. چنانکه می خواهید از ایشان هم سؤال کنید. اگر عباس توکل مدعی است که حزب دمکرات یکی از متهمین در این محاربت، پس بخاطر حزائی بودن قضیه باید این مسئله نیز تحقیق شود و روشن گردد و گرنه محنتهای کاک عباس توکل نیز در تار و پیک خالی کردن است و نمیشود به آینده موکول نمود. نماینده کومه له پیشنهاد نمود که تحقیق روی مسئله رو به داد متمرکز شود نه روی ریشه های اختلافات درونی خودشان و با مسئله دخالت حزب دمکرات. ولی بهر صورت جلسه پذیرفت (ما هم نظرم ان این بود که قضیه "ب" برای کمیسیون روشن شود. ر.ک) که "ب" هم به کمیسیون بیاید. در روز سوم "ا" و "د" از جناح توکل، "ب" از حزب دمکرات، به بهر تیرگه اتحادیه میهنی که اولین نظراتی بوده اند که به محل حادثه رسیده اند و سعید و حماد و "م" و "ن" و "... از جناح

امین اظهار نظر نمودند، مکنه دیگری که سیاه از یاد برود مسئله صحبت سمیه با مصلطی در مورد اخراج آذر و خواست سمید مبنی بر دفاع از آذر از مصلطی می باشد که حاج سوکل آنرا به توطئه جناح امین در روز ۲ بهمن ربط میدهد، در صورتیکه بر طبق گفته خودتان حماد گفته نژاد آماده باشد که از آذر دفاع کنیم و این فردی مورد نظر خود آنها روز سوم بهمن میباشد و هیچ ربطی به روز حادثه ندارد یا حداقل روشن مکرده است که منظورشان چیست (ر.ک).

اظهارات ۲۰

من این جلسه را ۱۰ رسمیت نمی شناسم و از نظر من دارای اعتبار نیست . دلیل اعتراض "۲" چاپ اعلامیه های شورای عالی ، آمدن جناح امین به مقر رادوشی برخلاف توافق نماینده اتحادیه میهنی با توکل بوده است و می گفت شما اطلاع داشتید که آنها رفته اند، در اعلامیه ۱ و ۲ را چاپ کرده اند به تاریخ روز ۲ و ۳ بهمن . روز چهارم روز درگیری بوده و روز ۷ بهمن نیز آنها اینجا نبوده اند و این نشان دهنده یک توطئه است. پس من این جلسه را به رسمیت نمی شناسم و در نتیجه به این جلسه هیچ توضیحی نمی دهم . پرسیدیم اصول توافق چه بوده ؟ وی گفت وقتی فرار بود اینجا را (جناح مخالف را - ر.ک) به مقرها بیاورند رفیق عباس توکل گفت که من اینجا نخواهم ماند و صحبت ندارم . سؤال کردیم چرا عباس توکل خودش در این جلسه شرکت کرد؟ وی گفت ؛ بدون اطلاع کاک عباس آنها را آوردید و بریدید مقر و نگذاشتند کسی هم به کاک عباس اطلاع بدهد. رفیق عباس در جلسه بوده و از آمدن آنها اطلاعی نداشت . بعد از پایان جلسه وقتی رفیق عباس پیش ما آمد به او گفتیم آنها را هم آورده اند، ایشان گفتند که برخلاف تصمیمات قبلی عمل شده و فقط بحاضر احترام جلسه صبر کرد تا جلسه، شما با متجاوزین تمام شود و بعد از آن خود را به شما اعلام کند . و بیرون رفت ، پس از "۲" ، "د" که در سکرته رادپو بوده ، در کمیسیون حاضر نشد و ماجرا را چنین شرح داد :

من در جاد خودم اینتراعت می کردم ، مسئول مقر آمد و گفت بیرون بیاشید آماده باش است . بیرون آمدم ، اسلحه ای هم به من دادند و رستم سر تپه رادپو ، سر تپه پرسیدم از رفقا ، گفتند چند نفر از مقر پاشین حرکت کرده اند ، من می قدم می ردم ، چیزی نمی دانستم و نپرسیدم چرا و برای چه می آیند ، صدای داد و هوار است و صدای رگبار می آمد . تمام رفقای بالا تیراندازی هوایی می کردند تا مسئول نظامی گفت در تا از بچه ها را شهید کرده اند ، تیراندازی کنید ؛ من فقط سه چهار تا تیر شلیک کردم ، اعظم هم اسلحه اش در کیبک کعبه ای بود و پهنای نبود . با آمدن پیشمرگان اتحادیه میهنی ، "الف" صدازد ، تیراندازی تکمیل اتحادیه میهنی آمده ، جوپا شدم که آنها وی همبند شده است ؟ وی گفت که خیلی چهرها شهید شده است ولی فقط دیده هاش را می گوید .

پس "ب" بشمرگه حزب دمکرات در کمیسیون تحقیقات حاضر شد .

از "ب" سوال شد : رفقا شما با حماد چگونه شروع شد ؟ جواب داد که او را فقط در مقر دیده است . سؤال شد با کاوه چطور ؟ وی گفت ؛ با کاوه مسمی بودیم .

در باره اینک ساعت درگیری کجا بوده است، گفت که در مقر ارتش راهشیش بوده است. برسیده شد که روز درگیری شما اینجا بودید؟ جواب داد: ساعت ۱۱ آدم سه روابط عمومی. آنجا بهار خوردیم، گفتند که گاو که گفته باشد بالا. با گاو نشوی مقر جای خوردیم و حدود ۱۵-۲۰ دقیقه نشستیم. سپس من و گاو، پسر رفیق "م" سه چادر گاو رفتیم. وقتی می رفتیم گاو را صدا زدند. حدود پنج دقیقه با او حرف زدند او برگشت و من دیدم حالتش تغییر کرده و مضطرب است، پرسیدم چه گاو مظهری؟ جبری بهم گفت.

سؤال شد برای کار مشخصی آمدی یا برای دیدن جواب داد برای دیدن گاو آمده بودم. چون سه ماهی بود او را ندیده بودم (با گاو در شمال آشنا بودم). قول یک دیوان حافظ بمن داده بود. قلاً" اینجا آمده اید؟ بله! شش ماهی هست اینجا آمد و رفت می کنم. آیا نزد کسی دیگری هم می آمدید؟ بله نزد "م-ت"، "ی"، "ق"، "م"، "ب". سؤال شد در چادر بالا چکار میکردید؟ جواب داد به گاو گفتم برو دیوان حافظ را بیاور و یک جهان هم بیاور! چون می خواهم بروم. گاو گفت شب نمی مانی؟ گفتم، نه دیگه کاردارم. باید برم. گاو گفت: آره، بهتره بری ولی از داخل محوطه نرو و دیوان حافظ و... را بذار برای بعد چون وقت ناخوری آمده ای.

رفتم دم روابط عمومی که گفته بودند آنجا جهان را برایت گذاشته ایم. از روابط عمومی کلتم و جهان را گرفتم و خواستم بروم سید (حمادشهبانی) گفت: وابستا، منم میام. ایستادم و ماهم رفتیم توی روشنا. سعید از من جدا شد و من هم رفتم مقر ارتش. سؤال نمودیم که کی به محل "... برگشتید؟ جواب داد عصر برگشتیم تنها نمودم ما بچه های ارتش برگشتیم با "... ما توی مقر ارتش بودیم که خبر آمد و گفتند در مقر اقلیت درگیری شده. وقتی با گاو می رفتیم توی چادر او شریف کرد که سید را دیروز زده ایم، او محفل گرا بوده است و... گفتم گاو حداقل کمی حرف بزن که نگرانت نشام. ولی او چیزی نگفت (اشاره به مضطرب بودن گاو - ر.ک). یکی از رفقای ما (ر.ک) سعید از درگیری "ب" را با کلانیکف دیده بود و همین خاطر از او سؤال کردیم که سعید از درگیری در مقر بالای اقلیت شما چه اطلاع ای داشتید؟ جواب داد: کلانیکف داشتیم، چهارده خودم را دوره مقر ارتش گذاشتیم به پیشنهاد آنها و یک کلانیکف ستم. از "ب" حوفا ندیم که می گوئید منگوک شده بودید از مسلح شدن بچه های داخل محوطه فکرمی کردید چه چیزی اتفاق می افتد و نکتان چه بود؟ او گفت فکرمی کردم از کمیته مرکزی کومه له می خواهند نزد اقلیت بیایند و بدان می آید من در اردوگاه شام، من این حدس را می زدم. در اینجا کارکمیسون تحقیق با "ب" حاشه یافت.

سپس به پیشمرگه اتحادیه مهسی که قبل از دیگران به محل حادثه رسیده بودند، به کمیسون مراجعه شدند. از "ر-ف" سؤال شد که آشنایی که از پائین می آمدند سمت مقر اقلیت چگونه می رفتند. او گفت ما روی یک تراکتور ما دو سه پیشمرگه دیگر خودمان پشت مانس آنها بودیم. آنها پیاده بودند و طرف مقر می رفتند. صورت دستخمی می رفتند. ما به نفاذ حاده "... رسیدیم که تیراندازی

شروع شد و چند شیر هم از روی سر ما طبر کشید که خودمان را با شش اندامیم . و پس که از دور صدای پیشمرگان " تیب ... " را شنیدم بلند شدم و داد ردم که پیشمرگه اتحادیه میهنی هستیم . شیراندازی نکنید و بسوی درگیری رفتن . وقتی رسیدم دو شا از شهدایان پهلوی هم اتاده بودند . سرشان کنار هم و با هایشان در طاب جهست همدیگر . نمایندگان کوهله پرسیدند آیا سرباس روی سینه کاوه بود (اگر چیس می بود طبیعتا " کاوه قبل از عباس کشته شده و در شناسایی شروع کننده درگیری تا شیرداشت - رک) . البته با دادن آدرس قبایله عباس و کاوه را به پیشمرگه اتحادیه میهنی معرفی کردند و او جواب داد نه سرشان کنار هم بود . نزدیک همدیگر روی هم نینفخادند درگیریشان حدود ۲۰-۲۵ دقیقه طول کشید .

کاک " و ف " در رابطه با عباس پرولتز می گفت که بعد از شهید شدن هم اسلحه زیرکانه اش بوده است و فتدافش خوابیده بوده است . " ب . م . س " پیشمرگه دیگر اتحادیه میهنی می گفت که مفر با شیمی ها در دو جمع می آمدند . بحث نفس زن و بجه هم همراه داشتند و دیگر خبری نداشت . نکته دیگر که " ی " پیشمرگه دیگر اتحادیه میهنی با شویا هایش روشن نمود زندانی بودن امین و زش هنگام رسیدن پیشمرگان

اتحادیه میهنی بود . آنها بدون اسلحه در اتاق کتابخانه روسروی اتاق توکل در برویشان قفل بوده . ما فریادی شنیدم و متوجه شدم دوسفر داخل اطاق هستند .

خواستیم که بیرون بیایند آنها ما را متوجه کردند که کلید ندارد . یکی از پیشمرگان می گفت " ک " خواست با اسلحه زن امین را بزند که پیشمرگه های ما نگذاشتند . از طرف

حماد شیبانی و با دستور مسئول " تیب ... " ، امین و همسرش و " الف " را خواسته بودند که ما هم آنها را پیش رفتن ایشان منتقل کردیم که آنوقت در مقر اتحادیه میهنی بودند .

پس از اینکه محل درگیری را همه نمایندگان بازدید کردند و " م " از طرف جناح توکل و " ق " و " م " و " ف " از طرف جناح امین چونگی شروع و درگیری را در محل حادثه تشریف کردند تقریبا " برای همه " نمایندگان بطور کامل روشن شد که قتل از همه " م " سرخورده پس عباس رازده اند که اسکندر زده و در این هنگام " ق " و " م " کاوه را

زده اند . آنگاه اسکندر را نیز " ق " زده است و شروع درگیری از سوی کاوه از جناح توکل بوده است . این مسئله با اظهارات " ق " و " م - ک " و " ف " بیشتر روشن می شود .

پس از اتمام سئوالات از پیشمرگان اتحادیه میهنی سویت به اظهار شهادتهای جناح امین رسید که ابتدا " م - ک " به جلسه آمد . وی موقوف را چنین شرح داد :

آزروز بعد از نهار کاک عباس که صبح رفته بود ، با " ج " و دوسره وادر سرگنت . لیلان " شنیده بودیم که عباس اخراج شده و اعتراض داشتیم . صبح ها معم ندیم و گه سم

برسم بالا برای سخن و اعتراض و می خواستیم قصه درکنگره روشن شود . می خواستیم اخراج عباس و سعد و بیشتر هم بدی اعتراض کنیم . نوی ده " ن " و سعید را دیدیم سوار شدند البته سوار ما تئیس اولی شد و ما تئیس ما نوی ده پیاده شد . " ج " و " م " هم

بیشتر آمده بودند، حداکانه فکرمی کنم برای اعتراض آمده بودند. من و "م" جلو بودیم، جلو روابط عمومی که رسیدیم کاوه با عصانیت گفت اسلحه هایتان را بگذارید! من گفتم کاوه ما برای درگیری نیامده ایم. وقتی کاملاً نزدیک شدیم کاوه تلفظش را سلح کرد و بگرنار جلو پای ما گرفت من برگشتم دیدم از صورت "م" خون می آید.

فصل از رگبار فکرمی کنم بک نبر هم شلیک شد. من هم اسلحه ام را مسلح کردم. "م" کمی بلند شد و گفت نامردها همین اسلحه ما فاسد است. عباس پرولتز تندرسید و هسی می گفت کاوه، کاوه شلیک نکن! کاوه به اسکندر گفت عباس را بزن، عباس را بسزن و

اسکندر عباس را زد. با افتادن عباس ما هم تیراندازی کردیم و کاوه و اسکندر را زدیم و درگیری شدید شد. من بطرف راست رفتم و بگ جاشی سنگر گرفتم که بگ گلوله نارنجک انداز کنارم منفجر شد و سرم را زخمی کرد، کاوه با عباس خصومت شخصی داشت. ما برسیدیم که آنها شما برای اقدام نظامی حرکت کرده، برای مقابله نظامی هیچگونه آمادگی داشتید بعد از "محل ...". که مطلع شدید اینجا سنگر بندی است چطور؟ "م-گ" گفت "نوره آمدن ما، ترکیب ما نشان میدهد که برای اقدام نظامی نیامده بودیم. جویا

ندیم که چرا اسلحه هایتان را تحویل ندادید؟ گفت من یکی خودم چون وضعیت سمید را دیده بودم اسلحه ام را تحویل نمی دادم. نماینده کومه له درباره چگونگی شهید شدن کاوه و عباس جویا شد. "م" گفت وقتی عباس افتاد خودم کلاهش را دیدم و فهمیدم شهید شده است چون هیچ نکان نمی خورد. درباره "نوره" تهیه ماشین سوال کردیم، وی گفت: وقت برگشتن کاک عباس، احوال "م" را پرسیدیم گفتند رفته ماشین بیس آورد. گفتیم چه کسی مسئولیت آمدن را سعهده داشت، گفت: شهید عباس می گفت برای اعتراض می رویم. درباره این مطلب که چرا اسلحه را گذاشتند، "م" اظهار داشت "م" مسرور و عصانیت کاوه شرایطی بوجود آورده بود که نمهند اسلحه را گذاشت و اینکه چرا مسلح آمدیم، برای این که بشمرکه هشتم و بیشرکه مسلح است و من مگر اخراجم کسند والا اسلحه ام را به کسی نمی دهم. درباره اینکه ماشین را از کجا تهیه نموده بودند، "م" گفت ماشین را "م" از "..." آورده بود. این موضوع را بدین خاطر پرسیدیم چون تابع بود توکل سرد مام حلال طالبانی گفته راه کارگر نه ماشین آنها را آورده (رک). درباره اینکه آیا حرکت مسئول نظامی داشته باشد، و در حین درگیری چه کسی

هدایت نظامی را سعهده داشته، "م" گفت که منظور کلی در نبود "ح"، "ق" معساون

نظامی است ولی هدایت نظامی نداشتم و هر کسی با استکار خودش کار میکرد.

درباره این مطلب که چه هنگامی "حماد" را دیدید، "م" گفت که از ماشینها پیاده شدیم و روسوی کردیم. من "فلا" ندیده بودم چون نوب ماشین سوار شدن و من مشغول بودم. در مورد رمان سوار ماشین شدن "ت" وی گفت که "ت" از محل "..." سوار شد. در باره اینکه چه کسانی مسلح بودند، "م" گفت: "ق"، "مادره"، "..."، "ی"، "ل"، "فربید"، "ت". در اینجا اظهارات "م" خاتمه یافت. سپس "ق" به شرح مافوق مبادرت کرد:

تبدیلش با "خ-ه" محبت کردیم ، توضیح می خواستیم در رابطه با تماس. او جلسه نگذاشت. دیدیم همه موافقت بالا بیاشتیم . البته در رابطه با برخورد های غیر اصولی درون تشکیلاتی و تغییرات در تشکیلات خودم می خواستم برای اطلاع و برخورد به مسئولین سیاسی بالا بیایم . چنانچه گفتم شباز "خ-ه" خواستم جلسه بگذارم بگذاشت . صبح دیدم همه رفقای مفر باشین می گویند باید تا آخرین رده تشکیلات اعتراض خودمان را برسانیم و پاسخ بگیریم . چو با شدیم که چرا خواستید به مفر بالا بیاشید. "ق" گفت چون اعنای کمیته مرکزی این مفر بودند. پرسیدیم آیا مسئولان در مفر باشس به شما گفت یا سؤال کرد که کجا می رويد. "ق" اظهار داشت مسئولان شما خبر داشتند. "م" که با من (قبل از حرکت) حرف می زد بمن گفت "ق" در نوظه دار و دسته اکثریت شرکت نکن . گفتم شوخی نکن "م" و عصبانی شدم او گفت شما هم سبب شدید و تماس دارید و... من اول فکر کردم تماس منظورش با منی سم های دستی است بعد گفتم حالا می بینید کی تماس دارد و رفتن و با چاقو منی سم را قطع کردم. آدمم سوار شدم بماس پروتزر پرسید تلوفنی چی بود. "ق" به او گفتم سم را قطع کرده ام و انداختم توی آتش حمام. گفت کار نادرستی کرده ای . برو ، وطن کن! وقتی آدمم دیدم "خ-ه" با چاقو مشمول درست کردن سم است. از ما شین که پیاده شدیم ، همه با صدف می آمدیم ، دو تا دوتا می آمدیم . ترکب ما نا همگون بوده ، بواش ما آمدیم . من خودم املا" به در - گیری فکر هم نمی کردم . من ردیف شتم بودم ، بچه ها رسیده بودند دم روابط عمومی که مدای تلنگ بلند شد و "م" افتاد.

سربع جلو رفتن و "م" را کسی عقبتر کشیدم چون از صورت "م" می آمد من حساب کردم به سرش خورده است . "م" مثل سننها تلوتلو می خورد ولی خودش را بکه مبدانست . اسلحه اش را سردست گرفت گفت ببینید ، نامردها اسلحه من زامن است ، من خودم به اسلحه اش دقت کردم . بعد به من گفت من می میرم ، انتقام را در کمره بگیرد این حرفها را زمانی که بکشدش روی دوش من بود و می کشیدش عقب می گفت . خود من با التماس و داد می گفتم که گاو که چکار می کنی چرا منی زنبه بچه ها را . درگیر شوئید . اسکندر دراز کش کرده بود و گاو هم اسلحه اش را رویه ما گرفته بود . من و "م" رو بروی گاو بودیم . رابطه من و گاو نزدیک بود و من اطمینان داشتم که روی من اسلحه نخواهد کشید مثلا چند روز پیش که من برای معالجه آدمم بالا ، من و "م" و گاو و "ب" و بچه های "م" قدم می زدیم پشت مفر بخش گاو مرا کشید کنار و کشید که شنیده ام که با "م" و "م" و ... هستی . "ق" هوشیار باش ، طوری شود که روی هم اسلحه بکنیم . من هم گفتم حرفت بی ربطه گاو . بهمن خاطر فکر میکردم می توانم تاثیر زیادی در جلوگیری از درگیری داشته باشم . من طوری جلو رفتم مردم که نوله اسلحه گاو را بچما" میکردم و اسلحه اش را کنار می ردم . در این لحظات بود که

عباس رسید و وی دادرد گاو و گاو و طلبگن! گاو و عقب بنست و لوله اسلحه را از دست من کشید و تفرفتن به اسکندر داد زد عباس را بزن ، عباس را بزن که شیرانندازی کشد و صحنه تلویغ شد و ما هم شیرانندازی کردیم سمت گاو و اسکندر ، عباس سمت چپ من عقب تر بود ، "م" سمت راستم بود . درگیری طول کشید تا پیشمرگان اتحادیه میهنی رسیدند . در اینجا اظهارات "ق" خاتمه یافت .

سپس "ف" شرح مافوق را بدین نحو ارائه داد:
 بعد از حمله مشاجرات درون تنگیلاتی درباره این وضعیت ادامه داشت پس از اخراج شده بود . شنیدیم عباس هم اخراج شده ، خود من برس کارنامه سه ماهه که درباره ام داده بودند حر و بخت داشتیم و قبول نداشتیم و تقریبا "شبهه به" "م" و "ق" نحوه آمدن را تعریف کرد . من خودم در نظر داشتم بیایم بالا و حرف بزنیم و ضمن گفتیم ، سعد از قمرستان توی دشتی پهنه شدیم حماد و "ن" را آنجا دیدیم ، ماشین مسا در محل ... توقف نکرد .

"م" و "م" جلو بودند سعد من و سعید ، "ن" هم بود . "ق" عقب بود . پشت کاک سعید ، فرید ، عباس و بدی بود . قبل از اینکه برسیم جلو روابط عمومی روی تپه ها افرادی را دیدیم ، گاو و اسکندر با اسلحه در مقابل راه ما ایستاده بودند . "ف" هم تقریبا عین مطالب "م" و "ق" را بازگفت ؛ رسیدن "م" و "ح" به آنها ، تلویغ کردن گاو و رگبار گرفتن طلویهاشان و زدن "م" با تک تیر و سپس زدن عباس توسط اسکندر به دستور گاو و گرم شدن درگیری ... تا زمانی که اتحادیه میهنی رسیده ، فقط مکنه ای که داشت این بود که زمانی که "ق" می خواهد سمت راست برود تا سنگر بگیرد سانش تیر می خورد ولی با این حال می جنگد و اینکه "ق" می گفت من بطرف اسکندر شیراندازی کردم و زدمش ولی سطر می آمد با توجه به جهت قرار داشتن "ف" و "م" حرفش درست باشد چون اسکندر طرف چپ شیرخورده است و فقط با تیر "ق" کشته شده است . مکنه دیگری هم که "ق" گفت مسئله حادثه در روابط تنگیلاتی بعد از بازرسی ۲-۳ ماه قبل بوده و اینکه از صبح ۴ سپهر انتشارات مطر پاشین تحمن کرده بوده اند . در اینجا اظهارات "ف" به پایان رسید .

سپس فرید به شرح حوادث آن روز پرداخت :

مسئله ای که چند روز قبلش اتفاق افتاده بود ، نامه ای رسیده بود سه عباس که تا دوم سپهر خودش را به محله ... رسانند تا در موردش تعیین تکلیف شود . اینجا (منظور مفروضه بودی) همه مسئولیتها پیش را از سر گرفتند و اظهار داده بودند باید طرف ۲۴ ساعت دیگر در اینجا حاضر باشد . این عمل بر زمینه یکسری اختلالات در درون تنگیلات صورت گرفت که سعد از نوشته من بتاريخ ۵ ماه پیش به نام اپورتونیم در مسائل تنگیلاتی که از طرف حاج نوکل یک روز می رفت شروع شد . بعد از این نوشته ترکت مکنه کردستان را نوکل عوم کرد و ما سرگماری چند نفر عملاً اکثریت کمینه را از هواداران خودی بر کرد یکی از اس افراد که ۱/۵ ماه پیش به کمینه کردستان معرفی شد کسی است که بقول خود نوکل فقط بلد است دسته پلی کپی را بجرخاند (منظور "م" است) . ما مخالفت کردیم . دلائل اخراج این فرد از حوزه رادیو طی پرونده ای در

تشکلات موجود است. این پرونده را حتی با درخواست مشول کمیته کردستان در احصاء کک نگداشتند (موقعی که به عنوان عمو کمیته معرفی شد). فرد دیگری که بعد از ملاقات با یک پلمس که در تشکلات تهران نفوذ کرده بوده است به حای اطلاع به تشکلات خارج شده بود و از آن طریق به کردستان آمد، توکل حای معرفی آن فرد، فرد محالست (با یک - محمود محمودی) را بعنوان برفسجی معرفی کرد. رفیق عباس بدلیل بفظه

نظراتی که مطرح کرده بود (نظریات فرید) شدیداً تحت فشار بود و روری که آمد و حکم شلیقتش را بهش دادند به مقر پاشین برگشت. وقتی مسئله مطرح شد سواکل تشکلاتی که رفیق عباس مشولیتش را داشت غیر منظره بود. دلیل می خواستند و دلیلی نبود. بلافاصله کمیته تشکیل جلسه داد. تصمیمی که گرفته شد این بود که تصمیم طلع مشولیت عباس به همه بخشها اطلاع داده شود. این مسئله با اعتراض کلیه رفقا و روبرو شد. چون قرار بود که عباس بلافاصله سرگردد من با او صحبت کردم، عباس گفت چون همه ها همه اعتراض دارند بدون خدا حاقطی می روم. عباس صبح بدون صحابه از مقر پاشین همراه بدی (چون به بدی هم اخطار شده بود نباید اینجا) بطرف مقر بالا پیاده سراه افتادند. حدود ظهر جلسه دیگر کمیته کردستان تشکیل شد در آن جلسه به سر مطرح کردند که هر کسی در رابطه با طلع بد عباس اعتراضی نکند بدون سرو سرگرد اجراج است من چون خودم هم به این حکم اعتراضی داشتم گفتم حاضرین منم در جلسه شرکت کنم و آنها گفتند پس در اسرع وقت خودت را به مقر رادیوشی برسان. جلسه در اتاق من بود. از جلسه که بیرون آمدم بلافاصله چند دقیقه نهار بود. دیدم عباس با آذر و مادر برگشت. من با او صحبت کردم که چرا برگشتی. گفت اینها را در فیهه خانه بین راه دیدم و برگشتم اینجا را برسانم و ماشین بگیرم و برویم (منظور عباس و بدی) از آذر هم پرسیدم که چرا آمدی. مسئله سید را مطرح کرد و طریقه بیرون انداختن خودش را که به او گفته بودند با فتدای تفنگ بیرون می کشیم؛ من به عباس گفتم سهم میام در همین حین بود که دیدم همه دارند آماده می شوند و با مادر در اتاق من آمدند. خوردیم. وقتی بیرون آمدم دیدم همه بچه ها آماده شده اند و دارند سوار میشوند. دیدم عباس ناراحت است گفتم چیه آگفت سیم بی سیم را قطع کرده اند. "ق" را فرستادم و طش کنند. من بیرون خبردار شدم که برای نعمن و اعتراض همه دارند می آیند. راه افتادیم، آمدم تا رسیدیم اینجا. حماد شیبانی توی ده آمد سوار ماشین طوشی شد نزدیک مقر رسیدیم پیاده شدیم. کاک عباس گفت با صف برویم. آماده باش داده اند. با آمد آمدم، من دست بچه ام را گرفته بودم. اون جلو حر و بحث بود. گفته می شد: نزدیک، نزدیک... فرید درباره این مطلب که جراتوانست ببیند حماد سوار ماشین نشود مگر کامله دوماشین بطور مشخص قبل از روستا چقدر بود. اظهار داشت که فسل از ده فاصله دوماشین زیاد بود توی ده فعد رسیدیم که حماد سوار شد و حرکت کردیم.

من اول حبال کردم تیرانداری هواشی است تا تیر به دور و برم خورد که خودم را زمین کوبیدم. بچه ام سرگشت بمل جاده. شیدم که گفتند عباس شهید شد. ۱/۵ ساعت بعد فهمیدم که هادی شهید شده. از فرید پرسیدیم که شما چگونه فهمیدید که ما می خواهیم برای نعمن بماند او گفت من به جادر بهترینمگان ترفتم. درباره این

موضوع که حراس بعد از اطلاع از اینکه آماده باش داده اند، فرید فکری نکرد و راهی یافت، اظهار نمود که مانور رسمی کردیم رویمان اسلحه بکشند و تیراندازی کنند.

فرید درباره علت اساسی این رویداد گفت که اختلافات ماجنبه تشکیلاتی و ایدئولوژیکی داشت و آنها از پاسخگویی ناتوان بودند، این اختلافات از اردیبهشت ۶۳ که من و عباس رای آوردیم شروع شده است که علت آنرا سیاستهای غیر اصولی، تهدیدات درون تشکیلاتی، گزارشهای نادرست بازرسی، مثلاً "حدود شهریورماه از کمیته گردستان هیچ گزارشی نمی دادند که اینهمه کار میشود ولی در گزارش چاپ فلان کارت پستو سال را در خارج دگر می کنند و این گزارشهای ساختگی برای با یکوت کردن من و عباس بوده است. پرسیدیم که این اختلافات شما با تشکیلات بوده یا با یک فرد مشخص، فرید گفت همه تصمیمات را یک فرد مشخص می گرفت و اکنون هم همین است. در کنفرانس شمال ۶۳ تنها دو قطعه نامه توکل رای آورد و بنیبه قطعه نامه ها مان ما بود و فقط دو نفر رای آوردند من و عباس، بنیبه انتصابی بودند. من از "الف" و "م" و "ج" که اینجاست رسانای بودند شنیدم که عباس توکل در مقر عمومی جلوی همه گفته بچه های مقر پاشین آمده اند هر کسی نکان خورد سزید.

سایبده سازمان ما (ر.ک) از فرید حویاند که شورای عالی چه وقت تشکیل شد بطور دقیق، فرید گفت: شد در مقربالای. سایبده سازمان مامی گوید بعد از حادثه حامد شباسی به خود من (سایبده ما - ر.ک) گفته که شورای عالی تشکیل شده و در این رابطه چه فکری کنید؟ فرید گفت من نمی دانم که در ذهن حماد چه چیزی عمل میکردند خودشان می توانست توضیح دهند ولی چیزی که سوره نزدیکی های سیاسی من و حماد و امین و بدی مشخص بود، شاید نظر خودش را گفته باشد. ما شوال خود را ادامه داد و گفتیم حتی اسم افراد را برده است! از سوی جلسه به فرید گفتند مسائل تشکیلاتی را می توانست جواب بگویند و او هم از اظهار نظر امتناع کرد. البته هنگام طرح سوال سایبده جریکها مطرح کرد که این رسم سازمان جریکهاست مثلاً "سال ۵۵ هم کمته مرکزی موقت ایجاد شد. فرید هم دنبال حرفه او را گرفت و گفت این سنت ماست شاید در آن رابطه حماد گفته باشد.

در سینه های صحبت فرید از طرفه شورای عالی نوشته ای به کمیسیون تقدیم شد که در آن حواستار حقوق برابر با حجاج توکل ("دارودسته" توکل") شده بودند که جناحه کمیسیون نخواهد سایبده خود را برای توضیح بیشتر بفرستند. پس از فرید، حماد شباسی به کمیسیون آمد و توضیح در خواست. شورای عالی راه کمیسیون داد و سایبده سازمان ما (ر.ک) گفت که ما سوسه خود ما اتحادیه مبهی در این رابطه صحبت می کنیم. پس از فرید، مجدداً برای روشن شدن مطلب کمیسیون از حامد شباسی نکانی را حویاند. حامد شباسی همان نکات بیشتر گفته را متذکر شد و در پاسخ به این مسئله که در "محل..." شما با همه روسی کردید گفته فقط ما شس اول. (ممکن است خود حماد در دور اول دقت نکرده باشد و با منظورش همان ما شس اول بوده است. ر.ک). ما از حماد حویا شدیم که چرا در "محل..." جلو جمعیت را بگرفت و چرا با اینکه می دانست آنها برای درگیر

آماده اند (جناح توکل) با افراد مقرپاشین برگشت ، وی گفت من اول فکر میکردم بدی و عباس می آیند . آذر پاشین رفته بود که جریانات اینجا را بگوید ، مادیسدر زن و بچه من تردید نداشتم که امشب در مقرخواهیم بود چون آنها به زن و بچه نبراسداری نمی کردند . نماینده ما از حماد پرسید که روز درگیری نزدیک غروب در راه "محل... صحبنهائی را در رابطه با شورای عالی با خود من کردید ، آیا شورای عالی فعلاً تشکیل شده بود با اینکه شما نظر خودتان را می گفتید . حماد اظهار داشت که نه منی گفتم شورای عالی را تشکیل می دهم و نظر خودم را بشماگفته بودم . ما افزودیم که شما حتی اسمی افراد را بردید مثلاً "عباس پرولتر یا فرید یا بیدی . گفت : نه گفته ام که عباس شهید شده و باید امین هم پاشین بمایید و نظر خودش را بدهد و اکنون رفیق امین بالاست . هرچه گفته ام نظر خودم بوده است . در اینجا اظهارات حماد سیاسی خاتمه یافت .

سپس رفیق آذر به شرح ماوقع پرداخت . وی جریان رفتن به مقرپاشین را شرح داد که :

روز سوم اورا اخراج می کنند و به او می گویند باقتدای تفنگ بیروست می کشیم . او ناراحت بوده و نمیتوانست به این وضع را تحمل کند . نزد چریکها میرود که بسک بهمترکه به او بدهند (حدود ساعتی ۹ غروب ۳ بهمن) که به مقر پاشین سرود و آنها موافقت نمی کنند . برمیگردد شب در چادر امین می خوابد و فردا صبح زود به مقرپاشین میرود که در قهوه خانه " بین راه همراه مادر لاهی و بچه ها که در مقر چریکها آذر سا او صحبت کرده بود و او هم گفته که می آید و اعتراض می کند به این وضع و گفته بود که خودش به مقرپاشین می رود . عباس پرولتر و گاک بیدی را می بیند و آذر ماحراها را تمریف می کند و عباس با آنها برمیگردد و هنگام رسیدن به مقر پاشین ، آذره هادی که نگهبان بوده قفاها را می گوید و احتمالاً هادی هم به بچه های دیگر می گوید و همه باهم برمی گردند ، او "ب" را در "محل... می بیند و آنجا مادر و بچه ها را می بیند . پس از آذر ، "م" به تشریح ماوقع پرداخت :

شوی مقر "ا" گفت اسلحه ات را نهد . گفتیم این چه کاریست . توکل در راباز کرد و گفت ما خودمان بهتر از تو می دانیم چه کار میکنیم . اعظم به "م" گفت کاک "م" یک تعداد از این ایورتونیستها دارند می آیند ما با آنها درگیر می شویم شما بروید

بالا که سربان چیزی پیش نیاید . "الف" کلت امین را از همسرش گرفت و به "ب" داد که بپنسد . سقا اسلحه خود همسر امین را هم گرفت . "ب" گفت سمید رفته پاشین که بچه های پاشین را بالا بیاورد . "ب" را دیدم که از سمت راست مقر پاشین رفت ، دو نفر از روابط عمومی می رفتند و حسن بالا آمد و گفت سمید هم رفت . عباس توکل داد کتبدکه غلط می کند الان دیگر وقت رفتن نیست . چند نفر از پاشین آمدند ، "الف" به کاوه گفت ببین کبه . کاوه ، "م" و اسکندر را صدا زد و به پاشین هموم بردند بطرف رواسط عمومی ولی آب سرد سردستان ریخت و آنجا گفتند "ا"ش بانوکار دارند ، "ن" است . "الف" گفت حالا بهتر ترتیب شده دشان کنند بروند . علت حلق سلاح من سست به مسائل تشکیلاتی بود . توکل گفته بود حتی عمویست به این مسائل سنگی دارد . سپس در

باره" سیستم سی سیم حوالمی که وی توضیحاتی داد. سپس وی افزود:

"م" را کنار درخت توت نگهبانی گذاشته بودند. از سوی مقر شنبدم کسه عباس توکل در جواب یک سوال با مدای بلند گفت آمدند بزنبندان. و این محبت او با شروع درگیری طول داشت چون به "ج" گفتم برای بچه ها جای ببرد درسنگرها. "ا.ش" در طول درگیری گفت امین را بیاورید باید اعدادش کنیم. در مدتی که در مطربویم قیاس از شروع درگیری "ج" اعظم را صدا زد و گفت من حاضر نیستم این رفیق کشتی را ببینم. اعظم گفت حتماً می فرستیم سری ولی با آنها. بذار بیان. پس از اظهارات "م"، با "ن" به گفتگو نشستیم. وی موقوف را این طور شرح داد:

روزی که برخورد با سعید را دیدم، خواستم خارج شوم. روز بعد ساعت ۱۰ دم بیرون رفتم به "... فقط به کاوه گفتم، نمیتوانستم این رفع را تحمل کنم. سوال کردیم آیا همیشه بدون اجازه مبرفتی؟ گفت: بله، چون همواره می رفتم برای خرید. اجازه نمی گرفتم و معمولاً با اطلاع می رفتم. چون "ن" از ساعت ۱۰ بیرون رفته بود چیزی در رابطه با مقر بالا نمی دانست در نتیجه برشی از او مطرح نشد. و کارهشت به اتمام رسید.

□ . □ . □ . □ . □ . □

پس فردای خانمه" کار تحقیق قاضی اتحادیه میهنی (ح.ش) نزد ما آمد و اطلاع داد که تمامی نیروها نظراتش را در رابطه با شروع کننده" درگیری داده اند و همه معتقدند که عباس توکل درگیری ها را به عرصه" نظامی کشانده است. البته با آوری

نمایشیم که در هیئت قرار شده بود که هر نیرو گزارش خود را از تحقیق به اتحادیه میهنی ارائه دهد تا اتحادیه میهنی با توجه به نظریات دیگر نیروها بطور بیرونی اعلام نماید. ما نیز نظرات خود را بعد از سه روز از پایان یافتن تحقیقات به اتحادیه میهنی دادیم. در نامه" ما به کمیسیون تحقیق آمده است:

"سراسر تحقیق و بررسی به نظر ما درگیری بخش ... (مقر پاشین) و مقر رادیوی اقلیت در ادامه" اختلافات سیاسی تشکلاتی و شیوه های نادرست روابط درون تشکلاتی موجود آمده. افراد مقر پاشین نمود اقدام نظامی نداشته اند. مقر رادیو بر اساس تحلیل و نه سراسر سند و شواهد آشکار و روشن به این نتیجه" رسیده اند که افراد مسلح از "مقر پاشین" مقصد تصرف مقر می آیند در حالیکه اسناد زیادی علیه این تحلیل وجود داشته که مهمترین آن گزارشی بیسیجی کمیته" کردستان اقلیت بوده که اطلاع داده است آنها برای تحمیل آمده اند. بدین صورت مقر بالا خود را برای اقدام نظامی آماده نموده. شروع کننده" درگیری مقر بالا بوده و "مقر پاشینی ها" از خود دفاع نموده اند."

□ . □ . □ . □ . □ . □

اسیج در سال آمد، گزارشی پیرامون واقعه" انفجار و ناشر انگیز درگیری مسلحانه ۱ سپس دو جناح سازمان جریکهای فدایی خلق ایران" اقلیت" بود. این اقدام جنایت بار که اساساً" توسط جناح توکل و با مسئولیت شخص توکل بولوع پیوست. تاکنون به وسیله نرم آورتربس دروغ پردازها جهت وارونه نشان دادن حقایق از جانب این جناح "عرصه" قلمداد شده است. نظر ما درباره" این اقدام جنایت بار و دفاع جناح امین

از خود همان است که در نامه کمیته کردستان سازمان ما آورده شده است.

پیرامون انگیزه جناح امین برای حضور در مقر رادپوشی و مسئولین امنیتی فاجعه، ما مطلب تازه ای برای افزودن به این "توضیحات کمیسیون تحقیقات اتحادیه میهنی کردستان درباره رویداد میان چریکها" مورخ ۱۰ فوریه ۸۶ که در زیر ملاحظه می کنید، نداریم. تلاش جناح امین برای حضور در مقر رادپوشی "تنها بخاطر بست نشستن و اعتصاب بود و بهیچ عنوان قصد حمله به این مقر را نداشته و چنین دکتری هرگز به خیالشان هم خطور نکرده است. این حقیقت حتی برای کسی که آگاهی ولو اندکی هم از جنگ و درگیری داشته باشد مثل روز روشن و آشکار است و اگر مسائلی غیر از این گفته شده، گویا قصد تفسیر رادپو در کار بوده، تنها و تنها بهانه و ادعای غاری از حقیقت بوده و صرفاً جنبه توجیه ساله سگر بندی از قتل واقعات به شروع تیسر-اندازی و کشتار را داشته و در نهایت برای سرپوش نهادن به اضمحلات و کشتار فوق -الذکر بود که سرانجام در نتیجه تحقیق و بررسی معلوم گردید مسئولیت آن به گردن آقای توکل و هوادارانش می باشد". جان مطلب همین است و پوشاندن همین حقیقت است که جناح توکل را مجبور به توسل به انواع افتراات و دروغپردازیهای نموده است که در ناموس جنبش چپ میهن ما بی سابقه می باشد. با این همه، در سنی اخلاقی و فرهنگ سیاسی جفاکاری این شیوه های مذبوم تازگی ندارد و لواکه همین اوج انحطاط و ورشکستگی این روش باشد. تنها کافیت آنهاست که ناروای جناح توکل را به شهید محمود محمودی ("بابک") بعنوان "گوستر پر فحشی" بخاطر آورد تا بتواند پیش زمینه های اب-افغان را تمهید نماید.

آنچه پیش از همه مایه ناصداست، نتایج و عوارض این اقدام جنایت بار است. ما جراحوشی نظامی جناح توکل نه تنها آشکارا به ضرر چپ انقلابی می باشد بلکه لطمه ای بزرگ برای سازمان ما نیز محسوب میشود. زیرا اقدام مذکور میتواند پیش از همه به دستمایه و خوراک تبلیغاتی جریانات ضد کمونیست علیه آرمانها و احقاق وائی کمونیستی و پرشیب های لنینی حریمت باشد. آنها تلاش خواهند کرد تا با اتاره به این روچه "حقیر و تنگ نظرانه" فرقه گرایانه جناح توکل، نشوری مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا را بی اعتبار سازند، با قراردادن علالت تباری بین ایمن و متازعات فرقه ای با مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی، مبارزه طبقاتی را نقطه نمایند و بدین نحو حقانیتی برای ایدئولوژی آرامش و سازش طبقاتی خود دست و پا کنند. نادمانی و دست افشانی آقای مهدی سابع این جان نثار مکتب رهبری مجاهدین اولین بارقه های چنین پاکوسی ضد آمیزی است.

کمونیسم اما بگروه با فرقه گراشی بیگانه است و انحطاط فرقه های جداگانه نشه سوسیالیستی پیش از همه معین رشد و بلوغ نهمت کارگری است. تاربح کل حسن کارگری و کمونیستی مؤید این حقیقت است که "رشد چشم مستقل کارگری با موجودیت فرقه مسا رابطه ای ممکن دارد". (مارکس) کمونیسم مارکسیستی از همان مدو بیدایش خود سا جدائی از "کمونیسم اصلاحی"، سربازخانه ای و شه نظامی نوع و پلش و تابر، هوست خود را آشکار کرد. اگر انقلابات ۲۹-۱۸۴۸ آلمان دستمایه لازم را برای سی انشاری

این "کمپسیم بدوی" فراهم آورد، انقلاب بهمن نیز زمینه را برای انزوی فرقه -
گراشی بویولستی روشنفکران خرده بورژوا مهیا ساخت .

آنچه ماهه "تاسف ماست نه آشکار شدن انقلابی سکتاریسم بلکه نحوه و شکل بروز
حمايت دردناک این انحطاط است که عوارضش به ناگزیر دامنگیر جنبش چپ انقلابی نیز
میشود و به گنج سری، تزلزل و باسفیسم در میان بخشی از نیروها میدان میدهد. بدین
لحاظ ما بر این باوریم که اگرچه محکوم کردن این شیوه های چماقدارانه ابتدائی -
تربس و ساده ترین اقدام ممکن است اما سازمان دادن مبارزه انقلابی پرولتاریائی و
مبارزه ریشه دار علیه فرقه هاشی که خرابکاری علیه مبارزه انقلابی پرولتاریائی را
وجه همت خود قرار داده اند، بس مشکل است .

سازمان ما بی آنکه از مواضع جناح مطلق مدنی باخبر باشد و ارتباطی با آنان
داشته باشد، لازم می داند که از همه نیروهای انقلابی و ترقیخواه برای طرد و محکوم
کردن جناح توکل که چماقداری را به سنت معمول خود مبدل کرده است، دعوت بعمل آورد.
اقدام حمایت بار جناح توکل نه تنها وظیفه محکوم نمودن شیوه های چماقداری، بلکه
محکوم و طرد نمودن جناح توکل را در برابر کلیه نیروهای انقلابی و ترقیخواه قرار
داده است. دمکراسی انقلابی با اعضای حکومت این جناح و شیوه های چماقدارانه اش
نخواهد از حیثیت انقلابی خود در نزد توده ها دفاع میکند و آمادگی خود را برای مبارزه
علیه این انحطاط اعلام میدارد.

دبیرخانه کمیته مرکزی

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲ اسفند ۶۲

بهاء معادل اُمارک

www.iran-archive.com

از انتشارات سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)